

غیاب سیاست کمونیستی و زبان حال خُرده‌کاری

آصف سرمد

در عین حال اگر اسارت کلی کارگران را که در پیوند با سیستم کار مزدوری است به کلی کنار بگذاریم، طبقه‌ی کارگر نباید در نتایج نهایی این مبارزه‌ی روزانه گرفتار مبالغه شود. او نباید از یاد ببرد که در این مبارزه‌ی روزانه فقط علیه معلول‌ها مبارزه می‌کند و نه علیه عللی که زاینده‌ی آن‌هاست. فقط جلوی گرایشی را که موجب بدتر شدن وضع اوست می‌گیرد ولی جهت آن را تغییر نمی‌دهد. مُسکن به کار می‌برد ولی بیماری را درمان نمی‌کند. پس کارگران نباید فقط به این درگیری-های ناگزیر پارتیزانی که پیوسته در اثر تشبُّثات غارت‌گرانه‌ی قطع-نشدن سرمایه و یا در اثر وضع بازار به وجود می‌آید، قناعت ورزند.

کارل مارکس^۱

مقدمه

آن‌چه امروز به شکل غیاب سیاست کمونیستی در نظروزی‌های مدعی به پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا با آن مواجهیم، پیش از آن‌که به عنوان یک انحراف بیرون جهیده از یک متن یا متونی در خط کمونیستی شناسایی شود که گویی یک شبه در قامت چنین انحرافی بروز یافته، می‌بایست به عنوان یک سنت تلقی گردد؛ یک سنت انحرافی در جریان مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و نیز نه انحرافی یک شبه، که انحرافی سنتی در آن. این غیاب سیاست کمونیستی سنتی انحرافی است از آن جهت که نه از دل یک متن مشخص در زمانه‌ی کنونی که از مدت‌ها پیش، متون و نظرگاه‌هایی حامل آن بوده‌اند. متونی که در سال‌های اخیر نواقص و خطاهای مهلک آن در لابه‌لای جریان مبارزه‌ی طبقاتی گم شد و هر کجا نیز که این نواقص و خطاها مشاهده شد، با اغماض خوش‌بینانه‌ی مربوط به وهله‌ی تعیین واقعیت در جریان، زیر سیلی جان به در بُرد. اما این جان به در بردن در پرتو انکشاف واقعیت و جاهت‌اش را باخت.

فحوای کلام این است که چشم فرو بستن بر سیاست کمونیستی چونان یک پیچ و گردنه‌ی هولناک نیست که بر سر آن پیچ، اختلافی صرفاً نظری پیش آمده باشد. غیاب سیاست و منجر شدن آن به سیر استدلالی ناصواب، امری است

^۱ "مزد، بها، سود"، کارل مارکس، ترجمه‌ی احمد قاسمی، چاپ ۱۳۵۱، بازچاپ ۱۳۹۰، منتشره در فضای مجازی، صص ۸۰ و ۸۱.

مسبوق به سابقه که تیزاب واقعیت در تپور، عیار کژ و راستی آن را برملا ساخته است. در این میان حساسیت کمونیست‌ها نه صرفاً بر تشخیص سره و ناسره، بل که برآمده از عطش آن‌ها برای هردم پالودن سره از ناسره است. این ناسره دیری پاییده ولیکن مکنون مانده و سنت بودن آن بر همین امر دلالت دارد. از سوی دیگر باید گفت که این غیاب سیاست کمونیستی انحرافی سنتی نیز هست، چرا که مابه‌ازای کلاسیک آن با همین مختصات کنونی در مجادلات سیاسی جاری در یک سده‌ی اخیر قابل ره‌گیری‌ست.

نسبت حکایت حال غیاب سیاست کمونیستی با مصادیق کلاسیک آن چنان دست‌نخورده است که مو‌نزدن منویات نویسندگان آن با آن‌هایی که لنین، لوکاچ یا دیگر شارحان سیاست بلشویکی در نقد خود جای داده‌اند، اعجاب‌آور است. گویی لنین و لوکاچ دارند مستقیماً این نویسندگان را چنددهه پس از خودشان خطاب قرار می‌دهند. این امر از سویی بسیار هیجان‌انگیز است، چرا که با کنار هم گذاشتن تئوری‌های لنین و لوکاچ درباره‌ی غیاب سیاست کمونیستی و آن‌چه که واضعان کنونی این غیاب بدان پایبندند، گویی هم‌گام با یک واقعیت مجازی، در حال سفر در گذشته و بازدید ذهنی از یک موزه هستیم؛ از سوی دیگر، اما این مسئله همان‌قدر تأثیربرانگیز است. افرادی که می‌بایست به موزه تعلق می‌داشتند، حال گواه زنده‌ی انحرافی هستند که این چنین ریشه در سنت دارد. چنین تأثیری البته برای کمونیست‌ها یک افسوس "کاش این‌طور نمی‌شد"ی به همراه نمی‌آورد، بل هم‌گام با واقعیت در حال حرکت از گذشته تا به امروز و در پرتو درک انضمامی کلیت امور، مواجهه‌ی کمونیستی با این انحراف و سنتش را متعین می‌سازد: اگر در میانه‌ی جدالی بر سر سیاست کمونیستی، عده‌ای نالان از بروز اختلاف هستند و به زعم‌شان این امر به تضعیف کمونیسم می‌انجامد یا عده‌ای خشمگین از این هستند که این حرف‌ها چوب لای چرخ پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی گذاشتن است، کمونیست‌ها با نگاه به واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی و اتخاذ همان کلیت انضمامی در تحلیل‌شان، معتقدند کمونیسم از دل چنین جدال‌هایی به‌پیش می‌تازد. جدالی که با توجه به آن‌چه گفتیم جا دارد آن را با نام سنتی‌اش بخوانیم؛ جدال کمونیسم با «اکنونیسم»، «دنباله‌روی‌گرایی» و «ورکریسم».

هدف ما در این متن مرور و بازخوانی بخشی از نواقص و خطاهای مهلک نظری-سیاسی ورکریسم است، همان خطاهایی در این سنت که انحراف بروز یافته‌ی کنونی بر آن‌ها بنا یافته است. امید است که این مرور و بازخوانی با قصد ایجاد دقت نظر هرچه بیش‌تر در مواضع گذشته و حال ورکریست‌ها، بتواند پالودگی هرچه بیش‌تر خط راستین کمونیستی از سنت انحرافی این‌چنینی را رقم زده و یاری‌رسان امتداد این پالایش باشد تا روزی انکشاف طرازی از مبارزه‌ی طبقاتی این انحراف سنتی را برای همیشه بایگانی نماید.

سیاست و فرآیند خود-عینیت‌یابی پرولتاریا

دیگر بر هیچ کمونیستی پوشیده نیست که منطق شی‌واره‌ساز و ماشین کالایی‌سازی سرمایه‌داری از سفیدی ماست تا سیاهی ذغال را درهم‌آمیخته است. به‌مدد همین منطق است که سرمایه هرچیزی را بدل به چیز دیگری کرده و مستحیل در ساختار خود؛ اما همان‌طور که از مارکس آموخته‌ایم کار زنده نمی‌تواند تا به انتها، ابژه‌ی منطق شی‌واره‌ساز شود. سرمایه برای ارزش‌اندوختن نیاز به "کار زنده" دارد. استلزام وجود کار زنده برای سرمایه‌داری در برابر نهایت‌خواهی منطق شی‌واره‌ساز می‌ایستد و این امر تضاد درون‌ماندگاری را رقم می‌زند که بورژوازی را دست‌به‌دامان سیاست می‌کند.

سیاست بورژوازی از عدم کفایت نمادین اقتصادش برمی‌خیزد و انسدادی که این عدم کفایت نصیبش کرده است. در برابر آن تنها سیاست پرولتری قرار دارد که هرچه بیش‌تر می‌کوشد تا این انسداد را نمایان کند و کید بورژوازی و سیاستش را در قبال انسدادپوشی بر ملا سازد.^۲

یک سمت این تضاد درون ماندگار کار زنده است. این کار از یک‌سو آشکارنده‌ی تضاد است و از سوی دیگر تا بدان‌جا که منطق شیء‌واره‌ساز در آن رسوخ کرده، عرضه‌دارنده‌ی چیزی در ساختار سرمایه است که در ارزش مصرفی خود، مؤلف ارزش اضافی‌ست؛ آن‌چه آن را مارکس "کار مجرد" نامیده است. پرولتاریا که عامل این کار است در فرآیند خود-عینیت‌یابی‌اش به‌مدد سیاست کمونیستی با آشکارندگی کلیت‌مند و هر دم‌فزاینده‌ی تضادی که خود یک سمتش ایستاده بدل به سوژه‌ی تغییر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری می‌شود و با اعتلای این سوژگی در فرآیند، می‌تواند روندی را پیش نهد که با آغازیدن از تضاد کار-سرمایه، خود کار در آن روند خودمیان‌جی‌گری مبتنی بر سرمایه را منحل کرده و از آن فراروی کند. این که روزبه راسخ در متن "درباره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه" متذکر می‌شود که «طبقه‌ی کارگر در عصر حاضر هم یگانه هستی کلیت‌بخش در نظام سرمایه‌داری است و هم یگانه مطرود جامعه‌ی مدنی»^۳، پیشاپیش پرولتاریا را واجد خودمیان‌جی‌گری‌ای می‌داند که به یاری آن بر بیگانه‌شدگی و شیء‌شدگی فایق آمده است. در حالی که سرمایه‌داری به‌طور نظام‌یافته‌ای مانع ایجاد چنین خودمیان‌جی‌گری‌ای می‌شود. آگاهی اقتصادی پرولتاریا در پرتو مبارزات خودبه‌خودی ناشی از تصادمات سرمایه در خود ساختار سرمایه قرار دارد که در نهایت، این مبارزه‌ی اقتصادی را در یک ساختار نامحدود و بی‌کرانگی کاذب گرفتار آورده و روند خودمیان‌جی‌گری‌ای شکل نمی‌دهد که پرولتاریا را از شیء‌شدگی و کار مجرد را از بیگانه‌شدگی‌اش برهاند. به خاطر وجود همین شیء‌وارگی و بیگانگی است که وحید اسدی پرولتاریا را به‌واسطه‌ی نقش‌آفرینی‌اش در اجتماع بر ساخته‌شده توسط سرمایه، درون جامعه‌ی مدنی ارزیابی می‌کند^۴ و نیز پویان صادقی معتقد است نظرگاهی که پرولتاریا را مطرود جامعه‌ی مدنی می‌داند، مقدمه و نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی را جابه‌جا نموده است.^۵ در نتیجه‌ی مبارزه‌ای همه‌جانبه علیه سرمایه است که سرمایه، خودمیان‌جی‌گری‌اش بر مبنای کار را از دست می‌دهد و کار از ساختار نامحدود و بی‌کرانگی کاذب سرمایه فراروی کرده و پرولتاریا از چارچوب جامعه‌ی مدنی خارج می‌شود.^۶

در این میان سرمایه‌داری سیاستش را نه صرفاً در قبال پرولتاریا به دلیل امکان سوژه‌شدنش، که در تمام زمینه‌هایی که منطق شیء‌واره‌سازش رسوخ کرده پی‌گیری می‌نماید تا جلوی امکان بروز سیاست کمونیستی در آن عرصه‌ها را بگیرد؛ یعنی بکوشد تا پرولتاریا هیچ‌گاه به کسب قدرت سیاسی نایل نیاید. در مقابل، سیاست کمونیستی نیز در هر وهله و در هر حیطه، سیاست بورژوازی را رسوا کرده و پرولتاریای در فرآیند انقلابی دوران را به پادتن‌های آن ایمن

^۲ بنگرید به "پدیدار، ذات و امکان سیاست کمونیستی" در ابتدای ترجمه‌ی فارسی کتاب "دولت و بحران سرمایه‌داری"، دیوید یفه، منتشره در فضای مجازی.

^۳ درباره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، روزبه راسخ، بهمن ۱۴۰۰، صفحه‌ی ۱۸.

^۴ یک گام به پیش دو گام به پس، وحید اسدی، تیر ۱۴۰۱، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۳.

^۵ ضد‌احاله‌ی ۴ (ورکرسم، الغای سیاست و دژ کارخانه)، پویان صادقی، مرداد ۱۴۰۱، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۳.

^۶ مطالعه‌ی مقاله‌ی "شکل دوگانه‌ی کار در جامعه‌ی سرمایه‌داری و مبارزه بر سر معنا"، نوشته‌ی دیوید مک‌نالی، منتشره در فضای مجازی، برای جافتادن بحث کمک بیش‌تری خواهد نمود.

می‌سازد. از همین‌روست که سوژگی پرولتاریا در فرآیند خود-عینیت‌یابی‌اش مستلزم یک کلیت‌نگری سیاسی-اجتماعی‌ست. مجادله‌ی پرولتاریا با بورژوازی از تضاد کارسرمایه سرچشمه می‌گیرد ولی چنین سرچشمه‌ای مبین منجمد کردن آن مجادله حول اقتصاد نیست. البته اکونومیست‌ها معتقدند که مبارزه‌ی طبقاتی را حول اقتصاد نمی‌بندند و در صحبت‌شان از مبارزه‌ی اقتصادی بدان بیان سیاسی داده‌اند. اما به این صورت که «تبیین روش مبارزات اقتصادی را موضوع مبارزه‌ی سیاسی میان خطوط و جریان‌ات گوناگون سیاسی»^۷ قلمداد کنند یا از «شکل‌گیری هر مبارزه‌ی سیاسی بر بستری از مبارزه‌ی اقتصادی»^۸ سخن بگویند یا بگویند که «بدون مبارزه‌ی اتحادیه‌ای نمی‌توان نشانی از مبارزه‌ی طبقاتی گرفت»^۹:

این اشخاص ... که کرنش خود را در برابر عدم آمادگی و عقب‌ماندگی در کارهای روزمره‌ی زندگی "شم زندگی" می‌نامند و در عمل نشان می‌دهند که نزدیک‌ترین وظایف عملی ما را نفهمیده‌اند ... فریاد می‌زنند "تاکتیک تابع پروسه است!" گناه اساسی ما این است که وظایف سیاسی و تشکیلاتی را تا درجه‌ی منافع نزدیک "محسوس" و "مشخص" مبارزه‌ی روزمره‌ی اقتصادی تنزل می‌دهیم و آن وقت برای ما غزل خوانی می‌کنند که: به همان مبارزه‌ی اقتصادی باید جنبه‌ی سیاسی داد! ... محفل "خرده-کاران" مادام که به خرده‌کاری خود پی‌نبرده و گریبان خود را از آن رها نکرده باشد، البته قادر به درک وظایف سیاسی نیست.^{۱۰}

گفتیم که فرآیند خود-عینیت‌یابی پرولتاریا و سوژگی در فرآیند وی مبتنی بر تضاد کارسرمایه به جریان می‌افتد، اما این تضاد نه به‌خودی‌خود، که از بدو به‌جریان‌افتادنش از ره‌گذر مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا که سیاست کمونیستی در هر وهله‌اش لحاظ شده باشد به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد و سپس امتداد آن سیاست کمونیستی‌ای‌ست که می‌تواند چنین اوجی را به نفع سیادت پرولتاریا بر بورژوازی، در تقابلی پرتشدد، تغییر بخشد؛ تقابلی که نه حول اقتصاد بل حول همه‌ی عرصه‌های ذیل سیاست بورژوایی من جمله اقتصاد-امکان بازتولید قدرت بورژوازی را هم‌وار می‌کنند. سیاست بورژوایی دام و تله‌ای‌ست به پهنای کل جامعه‌ی بورژوایی که پرولتاریای در فرآیند خود-عینیت‌یابی را در نشیب جامعه‌ی مدنی زنجیر کرده و امکان فراروی از جامعه‌ی مدنی و اکتساب قدرت سیاسی را از وی سلب می‌کند؛ در مقابل نیز سیاست کمونیستی آن کلید رهایی‌بخشی است که پرولتاریا با توسل به آن در نهایت از زنجیر سیاست بورژوایی رسته و گام‌های فرارفتن از جامعه‌ی مدنی و اکتساب قدرت سیاسی را با متعین ساختن خود به‌عنوان سوژه‌ی انقلابی دوران در هر وهله از فرآیند خود-عینیت‌یابی‌اش می‌چیند.

^۷ تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)، روزه راسخ، تیر ۱۴۰۱، صفحه‌ی ۲۱.

^۸ نقد لیبرالیسم کارگری، خسرو خاکبین، اسفند ۱۳۹۶، منتشره در فضای مجازی، صص ۳ و ۲۲.

^۹ تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)، همان، صفحه‌ی ۲۵.

^{۱۰} "چه باید کرد"، لنین، مجموعه آثار، ترجمه‌ی محمد پورهرمز، جلد اول، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴، انتشارات فردوس، صص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ تأکید در متن از ماست.

ورکرسم علیه سیاست پرولتری و پرولتاریا

فعالیت و آگاهی پرولتاریا حول اقتصاد هیچ‌گاه نمی‌تواند وی را به روزرسانی کند، و در برابر سیاست‌های در کسوتِ جدید بورژوازی و ابتدابه‌ساکنِ مستورسازِ ذاتِ منطقِ ارزش، پرولتاریا را بی‌سلاح رها می‌سازد. تأکید بر «تغذیه کردن از تضاد جوشان کار و سرمایه»^{۱۱} سیاست دگم و بزدلانه‌ای است که به پرولتاریا می‌گوید نزدیکش نرو تا فریب نخوری! سیاست انفعال و سکونی‌ست که به سبب آن، ریشه‌دوانی بورژوازی از اعماق تا تارکش را مسلم می‌گرداند و به هنگام بروز این تسلیم نیز می‌گوید: اورکا! «نفوذ شبروانه‌ی لیبرالیسم»^{۱۲} در مقابل چنین سیاستی، پرولتاریا باید سیاست و اورکای اکونومیست را به کناری وانهد و با پی‌گیری فعال، مه‌ورانه و بی‌باکانه‌ی سیاست راستین کمونیستی به دل سیاست بورژوازی بزند و به خاطر تجهیز و تسلیحش به سیاست کمونیستی هراسی از مبارزه و رودرویی با آن نداشته و تا شناخت همه‌جانبه‌ی سیاست بورژوایی در هر گره‌گاه و تا دمار از روزگار آن درآوردن، از پای‌ننشیدن و پی‌درپی، همیشه و همه‌جا سیاست‌های بورژوایی را از قواره انداخته تا بازتولید اقتصاد بورژوازی صعب‌تر و کفایت سیاست کمونیستی سهل‌تر به‌دیده درآید. از پای‌ننشستن و بی‌قواره‌سازی‌ای که خود مبارزه‌ی طبقاتی‌ست و در مراحل بعدی نیز صراحت عیان‌تری به این مبارزه می‌بخشد. اما آیا مبارزه‌ی اقتصادی بخش عمده‌تری را در این راه به خود اختصاص می‌دهد؟ این پرسش از جانب اکونومیست-ورکریست‌ها نه تنها با اعتقاد به عمده‌تر بودن مبارزه‌ی اقتصادی، که با پس‌وپیش کردن مداوم شروط به اصطلاح "لازم" و "کافی" و بر ساخت گزاره‌های شرطی مبتنی بر آن‌ها پاسخ می‌یابد؛ به گونه‌ای که نتیجه‌ی آن پیش‌شرط انگاردن مبارزه‌ی اتحادیه‌ای در مبارزه‌ی طبقاتی از جانب ایشان است. البته چنین نتیجه‌ای نیز حاصل یک فرار رو به جلو است تا ورکریست‌ها با اتکا به تکامل‌گرایی‌ای که بگوید اول این، بعد آن غیاب سیاست کمونیستی نزد خود را منکر شوند.^{۱۳} این انکار تکامل‌گرایانه آن‌گاه فاش می‌شود که عباراتی از این قسم را نزد ورکریست‌ها بخوانیم: «با فعالیت درون حوزه‌هاست که آحاد منفرد طبقه‌ی کارگر می‌توانند با تکثیر آگاهی طبقاتی به طبقه‌ی کارگر بدل شوند.»^{۱۴} یا «سندیکا به سبب رشد آگاهی کارگران در مبارزه‌ی اقتصادی می‌تواند محلی باشد تا تحریم‌ها مورد حمله قرار گیرند...»^{۱۵} یا «کارگران پیش‌رو وظیفه‌ی شناخت موانع رشد آگاهی طبقاتی و شناخت دام‌های این مسیر پرخطر را دارند تا مبارزات روزمره‌ی کارگران به گونه‌ای رقم بخورد که گام‌هایی زمینه‌ساز پیروزی جنبش طبقه‌ی کارگر باشد.»^{۱۶} یا «از اولین این گام‌ها [برای به سوی طبقه درآمدن کارگران] ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری در حوزه‌های مشخص کار است که هم‌پستگی ادامه‌دار کارگران آن واحد اقتصادی را حول مطالبات مشخص

^{۱۱} درباره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، همان، صفحه‌ی ۱۹.

^{۱۲} همان، صفحه‌ی ۳۲.

^{۱۳} راسخ می‌نویسد: «او [اسدی] می‌گوید: این گزاره نادرست است: اگر مبارزه‌ی اتحادیه‌ای آن‌گاه مبارزه‌ی کمونیستی. ما نیز چنین می‌اندیشیم. رفیق [اسدی] نتیجه می‌گیرد که بنابراین این گزاره نیز نادرست است: اگر عدم مبارزه‌ی اتحادیه‌ای آن‌گاه عدم مبارزه‌ی کمونیستی. ما برخلاف رفیق تأکید می‌کنیم که این گزاره درست و گزاره‌ی هم‌ارز آن چنین است: اگر مبارزه‌ی کمونیستی آن‌گاه مبارزه‌ی اتحادیه‌ای. حرف‌مان را ساده‌تر بزنیم. بدون مبارزه‌ی اتحادیه‌ای نمی‌توان از مبارزه‌ی طبقاتی نشانی گرفت. آیا رفیق با این گزاره سر ناسازگاری دارد؟» (تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)، همان، صفحه‌ی ۲۵).

^{۱۴} مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، خسرو خاکبین، آذر ۱۳۹۷، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۱۷.

^{۱۵} همان.

^{۱۶} براندازی یا گام‌های انقلاب، رضا کریم‌پور، بهمن ۱۳۹۷، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۱۰.

ممکن می‌سازد.^{۱۷} یا «احیای سیاست مستقل طبقه‌ی کارگر از درون مبارزه‌ی طبقاتی»^{۱۸} یا «نیروی محرک مبارزه‌ی طبقاتی برای ارتقاء سطح، سیاست پرولتری است که نه از راه تبلیغ مطلعان کمونیسم و نه از دلاوری و شجاعت آن‌ها شکل می‌گیرد. سیاست پرولتری با مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر شکل می‌گیرد که کارگران کمونیست به‌عنوان حاملین آن با تشخیص سطح مبارزه‌ی طبقاتی فعلی و صرف نیرو برای سازمان‌یابی، گام‌های صحیح را در پیوند با تصویر نهایی هدف برای منسجم کردن آن برمی‌دارند.»^{۱۹}

این عبارات مبتنی بر تکامل‌گرایی بیش و پیش از هر چیز تأکید بر خصلت درون‌زای سیاست از دل مبارزه‌ی اقتصادی روزمره را در خود جای داده‌اند و عاری از هرگونه اعتقاد به توارد^{۲۰} از بیرون سیاست کمونیستی و هم‌چنین مؤکد بر اولویت داشتن مبارزه‌ی اقتصادی هستند. البته اگر هم ورکرها وجود چنین تکامل‌گرایی‌ای را نزد خود بپذیرند، باز خواهند گفت: «چه بسا که ما کمونیست‌ها انتظار این تکامل را داریم و در همین راستا نیز می‌کوشیم، اگر موفق شویم این تکامل رخ می‌دهد.»^{۲۱} اما به راستی چرا نباید چنین انتظاری را روا داریم؟ خطای این فرمول ارائه شده توسط ورکرها مبتنی بر تکامل‌گرایی و اولویت بخشیدن به مبارزه‌ی اقتصادی در کجاست؟

فرمول مذکور^{۲۲} اشتباه اصلی همه‌ی اقتصاددانان، یعنی اعتقاد آن‌ها به این‌که می‌توان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگران را از درون به اصطلاح مبارزه‌ی اقتصادی آن‌ها یعنی فقط (یا اقلأً به طور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا اقلأً به طور عمده) با اتکاء به این مبارزه توسعه داد، به طور بارزی بیان می‌نماید. چنین نظریه‌ای از ریشه خطا است. و علت آن به ویژه این است که اقتصاددانان در حالی‌که از جروب‌ها با خود ناخرسندند، نمی‌خواهند راجع به منشأ اختلافات به طور جدی بیندیشند و نتیجه چنین می‌شود که ما به هیچ وجه منظور یک‌دیگر را نمی‌فهمیم و به زبان‌های مختلفی گفت‌وگو می‌کنیم.

شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون، یعنی از بیرون مبارزه‌ی اقتصادی و از بیرون مناسبات کارگران با کارفرمایان می‌توان برای کارگر آورد. رشته‌ای که این دانش را فقط از آن می‌توان تحصیل نمود، رشته‌ی مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته‌ی ارتباط متقابل بین تمام طبقات

^{۱۷} همان، صفحه‌ی ۱۳.

^{۱۸} مبارزه‌ی طبقاتی و حداقل دست‌مزد، رضا کریم‌پور، اردیبهشت ۱۳۹۹، منتشره در فضای مجازی صفحه‌ی ۱۷.

^{۱۹} در نقد آکسیون‌یسم کارگری (مورد تجمع یازده اردیبهشت ۹۸)، رضا کریم‌پور، خرداد ۱۳۹۸، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۶.

^{۲۰} در تبیین ورود هردم از بیرون سیاست کمونیستی به مبارزات کارگران، واژه‌ی "توارد" حایز القای بار معنایی بسیار مناسبی است. "توارد" در معنای تحت‌اللفظی خود، مفهوم پیاپی وارد آمدن را به خوبی منتقل می‌سازد.

^{۲۱} تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)، همان، صفحه‌ی ۲۶.

^{۲۲} در این‌جا مقصود لنین، فرمول "مارتینف" است که به «جنبه‌ی سیاسی دادن به همان مبارزه‌ی اقتصادی» اشاره دارد. تطبیق این فرمول با آن‌چه در نظرگاه ورکرسم از نسبت مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه‌ی سیاسی بازگو کردیم، نشان می‌دهد مارتینف‌های زمانه‌ی ما کم‌شمار نیستند.

^{۲۳} "چه باید کرد"، همان، صفحه‌ی ۲۶۶.

^{۲۴} با وجود این سطور از لنین، این‌که نویسنده‌ی محترمی که در قامت کین‌خواه و اعاده‌کننده‌ی حیثیت از لنین درآمده و آروزی تحقق جامعه‌ای را دارد که در آن تحریف‌کنندگان آثار قدمای مارکسیسم-لنینیسم، تحت پیگرد قانونی قرار گیرند و هم‌ا در همان متن مارتینف‌وار از پیش‌شرطها [اقتصادی] و مبارزه‌ی سیاسی سپسین یا متعاقب آن تحت عنوان ادعای کمونیست‌ها یاد می‌کند، احتمالاً نشان‌گر تسلط ایشان به علم هرمنوتیک برای خوانش لنین است.

است. از این رو به پرسش: چه باید کرد تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمی توان فقط این یک پاسخ را داد که: «باید میان کارگران رفت»، پاسخی که پراتیسین ها و به خصوص پراتیسین هایی که متمایل به اقتصادگرایی هستند در اکثر موارد به آن اکتفا می نمایند. برای این که به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکرات ها باید میان کلیه ی طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.^{۲۳ و ۲۴}

این بیان لنین ممکن است به مذاق ورکریست ها فعالیت در جامعه ی مدنی تلقی شود؛ چرا که از حیطة ی تولید و فروش نیروی کار بیرون می زند. کما این که مصداق چنین تلقی ای را نیز به وضوح می توان نزد ورکریست ها یافت: «آن ها [حاملان جنبش های اجتماعی] کارگران را به سیاست فرامی خوانند اما نه سیاستی که برخاسته از مبارزه ی طبقاتی کارگران است بل که سیاست "سوسیالیستی" که برخاسته از آموزه های روشن فکران برای "زندگی بهتر" است...»^{۲۵} در نظر ایشان برای تبریّه از چنین آلودگی ای باید صرفاً از اقتصاد کارگران شروع کرد. حال آن که خود مبارزه ی اقتصادی نیز ذیل جامعه ی مدنی گام می زند و ورود سیاست از بیرون به آن است که در همان فرآیند خود عینیت یابی پرولتاریا چنین مبارزه ای را از آغشتن به دال های جامعه ی مدنی می پالاید. در نتیجه تسری بیان لنین مبتنی بر «به میان کلیه ی طبقات اهالی رفتن»، نه دنباله روی از طبیعت بورژوایی در زیست روزمره ی آن طبقات، که در این صورت فعالیت در جامعه ی مدنی خواهد بود، بل تلاش برای ورود سیاست کمونیستی و بازشناسی کارکرد بورژوایی زیست طبقات ذیل جامعه ی مدنی و تلاش برای شکاف اندازی کمونیستی در جامعه ی مدنی است؛ کاری که دقیقاً کمونیست ها در قبال مبارزات روزمره ی اقتصادی کارگران نیز انجام می دهند. این که مبارزه ی اقتصادی بدون سیاست کمونیستی درونی جامعه ی مدنی است نیز مسئله ای است که پیش از ما چه در مکتوبات متقدم مارکسیسم-لنینیسم چه در مکتوبات متأخر آن به تفصیل بدان پرداخته شده است.^{۲۶} ما در این جا صرفاً برای تصدیق این امر می کوشیم، بدون درافتادن در اطناب نظری آن چنانی، این بحث را منعقد سازیم:

خطای عظیم و مهلک تفکر سندیکالیستی [مبتنی بر مبارزه ی صرف اقتصادی] این است که این تفکر، آنتاگونیسم یا ستیز بنیادین بین کار و استثمار را در منطقه ی بی واسطه ی استثمار، یعنی کارخانه متمرکز می کند. از این رو کارگران را صرفاً با سرمایه داران [و کارفرمایان] رویارو می سازد و نه با دولت سرمایه سالار [و امپریالیسم اش]. ... امکان آن که فعالیت احزاب کارگری به عنوان اپوزیسیونی در درون دولت، به منزله ی پیکاری

^{۲۵} مبارزه ی طبقاتی و حداقل دست مزد، رضا کریم پور، همان، صفحه ی ۱۶. لنین می گوید: «به نظر می آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ی ناگزیر و مستقیم مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا است. و حال آن که این به هیچ وجه صحیح نیست. ... سوسیالیسم و مبارزه ی طبقاتی یکی زائیده ی دیگری نبوده، بل که در کنار یکدیگر به وجود می آیند و پیدایش آن ها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه ی معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد. ... معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج داخل مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا شده، نه یک چیز خود به خودی که از این مبارزه ناشی شده باشد.» («چه باید کرد»، همان، صفحه ی ۲۲۵). گمان می کنم اگر کریم پور با تعمد، خاصه نیز در صدد نوشتن سطوری خلاف نظر لنین برمی آمد، نمی توانست در رقم زدن این خلاف این چنین کام یاب شود؛ اما وی به همین کام یابی نیز بسنده نکرده و آن چه را لنین می گوید نیزنگ جنبش های اجتماعی در قبال پرولتاریا می داند! البته به نظر می رسد کریم پور با نشانه گرفتن جنبش گرایی و چپ جنبشی به این شکل، در صدد کوبیدن امثال حزب کمونیست کارگری و... باشد اما عدم وقوفش بر سیاست بلشویکی، وی را در این نقد به اتخاذ موضعی پیشالنینی سوق داده است. وی غافل از این است که وقوف بر سیاست بلشویکی و اتخاذ روش شناسی لنینی، جنبش گرایی چپ، ورکریسم و... را با موضع راستین کمونیستی درهم می کوید.

^{۲۶} برای بررسی نمونه هایی از این موارد بنگرید به "پرولتاریا و مبارزه ی طبقاتی: علیه ورکریسم"، صمد کامیار، مرداد ۱۴۰۱، منتشره در فضای مجازی.

به سود، و نه پیکاری علیه دولت تلقی گردد، فقط به لطف قضاوتی نادرست در مورد دولت، به لطف غفلت از نظریه‌ی مارکسیستی دولت، فراهم آمد.^{۲۷ و ۲۸}

از این بیان لوکاچ در می‌یابیم که در سطح مبارزه‌ی اقتصادی، پرولتاریا نمی‌تواند با دولت بورژوازی به تمامی به مقابله برخیزد. به شکل متواتری در نظر لنین، لوکاچ و گرامشی به موضوعات مبارزه‌ی اقتصادی، سیاست وارد آمده از بیرون به آن و اقامه‌ی آن سیاست به دست حزب کمونیست و، در واقع، مقابله‌ی پرولتاریای تحزب‌مند با دولت بورژوازی پرداخته شده است. عدم توان تقابل پرولتاریا با دولت بورژوازی بدون تجهیز به سیاست وارد شده از بیرون در سطح مبارزه‌ی اقتصادی‌اش با بورژوازی مبین این است که در این سطح پرولتاریا، انسجام دولت بورژوازی را به مخاطره نمی‌اندازد. انسجام دولت بورژوازی به واسطه‌ی جامعه‌ی مدنی تضمین می‌گردد و مبارزه‌ی با بورژوازی که به سطح مقابله با دولت آن راه نمی‌یابد و انسجامش را متزلزل نمی‌سازد، درون جامعه‌ی مدنی‌ای است که نظریه‌ی مارکسیستی دولت آن را نگاه‌دارنده‌ی شاکله‌ی سیاسی دولت بورژوازی می‌داند. ورود سیاست از بیرون به مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریاست که در فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی، فراروی پرولتاریا از جامعه‌ی مدنی و به تبع آن، ضربه به هیمنه‌ی دولت بورژوازی را در نهایت میسر می‌سازد.

پس مبارزه‌ی اقتصادی نیز به خودی خود، همچون سایر عرصه‌ها، برتری سوژکتیوی در مبارزه‌ی کمونیستی بر هیچ‌یک از عرصه‌های آغشته به حضور سیاست بورژوازی ندارد. باید در نظر داشت که تبلیغات سیاسی در عرصه‌های گوناگون که رابطه‌ی بلاواسطه با مبارزه‌ی اقتصادی ندارند به معنای آشتی طبقاتی یا اتحاد فراطبقاتی اصناف یا تبدیل پرولتاریا به "فعال" مدنی نیست. تبلیغات سیاسی کمونیستی این چنینی اتفاقاً پرولتاریا را با سیاست‌های بورژوازی در همه‌ی حیطه‌ها مواجه ساخته و با سلاح سیاست بلشویکی و خنثی‌سازی آن سیاست بورژوازی در یک فرآیند سیاسی، در نهایت ضربه‌ی کاری‌ای به هژمونی بورژوازی وارد می‌سازد. از سوی دیگر اما سوژکتیویته‌ی عاری از سیاست کمونیستی با خواندن آن سطرها از لنین، میان کلیه‌ی طبقات اهالی رفتن و نیروهای کمونیست را به تمام اطراف روانه ساختن را چنین تحلیل می‌کند که بنا به صحبت لنین باید با همه‌ی طبقات همسو شد و در مقابل و در آن روی سکه ورکریست‌ها، این بحث را مربوط به زمانه‌ی لنین ارزیابی کرده و بازگشت به مبارزه‌ی تماماً اقتصادی را راه حل می‌دانند تا این هم‌سویی رخ ندهد. در این جا روش‌شناسی لنینیستی ما را و می‌دارد که بیندیشیم در زمانه‌ی فعلی مابه‌ازای مشخص کمونیستی حرف لنین چه خواهد بود؟ اگر چنین روش‌شناسی‌ای به کار بسته نشود آن وقت عقب‌گرد ورکریست‌ها به این موضع که صحبت لنین را در شرایط فعلی گام‌زدن در جامعه‌ی مدنی بخوانند، صحیح قلمداد می‌شود. به عقیده‌ی ما محوریت این روش‌شناسی و در نیفتادن به دام تأویل، پیش از هر چیز به سنخ‌شناسی امپریالیستی زمانه‌ی لنین و زمانه‌ی ما بازمی‌گردد. این سنخ‌شناسی همان ملاحظه‌ای است که می‌تواند این صحبت لنین را انقضایی کمونیستی

^{۲۷} بحران سندیکالیسم در ایتالیا، "تذهای بلوم (گزیده‌ی مقالات سیاسی ۱۹۱۹-۱۹۲۹)"، گئورگ لوکاچ، ترجمه‌ی امید مهرگان، چاپ اول ۱۳۹۰، نشر ثالث، صفحه‌ی ۱۲۳؛ افزوده از نگارنده است.

^{۲۸} این که خسرو خاکبین می‌گوید: «با فعالیت درون حوزه‌هاست که آحاد منفرد طبقه‌ی کارگر می‌توانند با تکثیر آگاهی طبقاتی به طبقه‌ی کارگر بدل شوند، چرا که دولت درون حوزه‌ها به وضوح دولت سرمایه‌داران است — آن چه درون حوزه‌ها محل نزاع است سرمایه‌داری است و به این سبب امکان مداخله‌ی ایدئولوژیک امپریالیسم بسیار کم‌تر است.» (مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، همان.) نتیجه‌ی همان خطای عظیم و مهلک تفکر سندیکالیستی و به قول لوکاچ «غفلت از نظریه‌ی مارکسیستی دولت» است. در ادامه البته با بحث مفصل‌تر در مورد کار حوزه‌ای و برداشت ورکریست‌ها از آن، این جملات خاکبین را روشن‌تر مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

بخشد. در زمانه‌ی هژمونی امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند بریتانیا، تبلیغات سیاسی کمونیستی می‌توانست در بین همه‌ی طبقات و مسایل و مصایب مرتبط با زیست آن‌ها بروز یابد. در ذیل هژمونی امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند گستره‌ای از این مسایل و مصایب می‌توانست واجد قطبیتی سوسیالیستی شود چرا که در پرتو خصلت امپریالیسم مستقر پاسخی بورژوازی به جز سرکوب آن‌ها وجود نداشت؛ اما تعویض سرکردگی امپریالیسم در سده‌ی بیستم و به طور مشخص در پس جنگ جهانی دوم و هژمون‌شدن امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی ایالات متحده‌ی آمریکا و جهان‌گیرشدن دموکراسی‌خواهی بر بستر این امپریالیسم، آن امکان‌های سابق را منسدد ساخت. امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی با برطرف نمودن این محدودیت امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند که امکان سوسیالیسم با سهولت بیش‌تری از نارسایی‌های آن شاریدن می‌گرفت، بیش از پیش مسایل و مصایب عناصر همه‌ی طبقات را تحت پوشش سیاست خود قرار داد تا به مخمصه‌هایی از جنس امپریالیسم پیشین دچار نشود. این جبران مافات امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی نسبت به سرکرده‌ی پیشین امپریالیسم البته به هیچ وجه صحبت لنین مبتنی بر ورود کمونیست‌ها به میان کلیه‌ی طبقات را منقضی نمی‌کند، بل نحوه‌ی برخورد کمونیست‌ها پس از چنین ورودی را تغییر می‌بخشد. در زمانه‌ی کنونی واضح است که برخورد با طبقات به شکل هم‌سویی با مسایل و مصایب آن‌ها درونی امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی خواهد بود و برخورد راستین کمونیستی در میان طبقات نه به شکل هم‌سویی با آن‌ها بل به شکل شکاف‌اندازی در جامعه‌ی مدنی بورژوا-امپریالیستی‌ای است که جامعه‌ی طبقاتی را بیش از هر زمان دیگری مستور خویش ساخته است؛ به صورتی که جامعه‌ی طبقاتی موجود با این شکاف‌اندازی نمایان شود و به‌مدد سیاست کمونیستی، پرولتاریا که تحت هژمونی بورژوازی و امپریالیسم‌اش به پذیرش جامعه‌ی مدنی تن داده را به ارجاع به بنیان طبقاتی‌اش و نفی درک بورژوازی از سیاست رهنمون سازد. این امر نه گام‌زدن در جامعه‌ی مدنی بورژوا-امپریالیستی که خود مبارزه‌ی طبقاتی‌ست.

پرولتاریا در حین فرآیند خود-عینیت‌یابی‌اش و با انگیزه‌ی شکاف‌اندازی کمونیستی در جهت مبارزه‌ی طبقاتی‌اش می‌بایست بتواند از انواع کارکردهای نهادهای بورژوازی و آپاراتوس‌هایشان سر درآورد. پرولتاریا می‌تواند و می‌خواهد که در مورد انواع و اقسام مسائل اخبار روز دنیا، سازوکار اقتصادی سرمایه‌داری، هنر و ادبیات، حواشی ورزشی مختلف، ابهامات فلسفی، تاریخ کهن، جنگ‌های جهانی، انقلابات و جنبش‌های مختلف، مسائل اقلیمی، پرسش‌های مربوط به علوم دقیقه و هر چیز دیگری از این‌دست بیندیشد و موضع‌گیری کند: اندیشیدن و موضع‌گیری‌ای سیاسی. پرولتاریا به‌واسطه‌ی زیستش در جامعه از طریق رسانه‌ها و اخبار و... با همه‌ی این مسائل مواجه می‌شود و درصدد است تا با ابزارهای مفهومی‌ای که در اختیار دارد این مسائل را درک کند و کمونیست‌ها در تلاشی که پرولتاریا برای گسترش ابزارهای مفهومی‌اش دارد وی را یاری می‌رسانند. این اخبار و رسانه‌ها البته که به‌عنوان دنباله‌های همان دستگاه‌ها و آپاراتوس‌های گفتمانی-ایدئولوژیک بورژوازی، رو به سوی همه‌ی طبقات اجتماعی هستند. پرولتاریا به واسطه‌ی آن ابزارهای مفهومی-سیاسی کمونیستی اما در مواجهه با این دستگاه‌ها ابتدا در همان فرآیند خود-عینیت‌یابی، به درونی کردن سیاست کمونیستی مبادرت می‌ورزد و در گام‌های بعدی این فرآیند، پیش‌برد این سیاست در کل وضعیت تاریخی-اجتماعی را به نفع برقراری دیکتاتوری خودش و کسب قدرت سیاسی در دستور کار قرار می‌دهد.

می‌توان گفت که تمام سطوح هستی‌شناختی تاریخی-اجتماعی به نحوی از اقتصاد منتج می‌شوند ولی توضیح آن‌ها با توجه به سطح هستی‌شناختی‌ای که سیاست از پس اقتصاد پیدا می‌کند و پس از آن شعاع‌های گفتمانی-ایدئولوژیکی

که به میان می‌آیند، نمی‌تواند صرفاً از ره‌گذر اقتصاد صورت گیرد. پرولتاریا باید برای به دست گرفتن رهبری تمدن بشری، به دست گرفتن زمام جامعه در تمام سطوح اجتماعی-تاریخی، با فراخواندن سیاست بلشویکی به سوی کمونیسم آماده شود. در غیر این صورت از دیکتاتوری پرولتاریا جز نامی باقی نخواهد ماند. «اتحاد گسترش‌یابنده»^{۲۹} و افزایش فعالیت توده‌ی کارگر در تشکیلات سندیکایی همان چیزهایی هستند که هرچه بیش‌تر پرولتاریا را از کسب دانش سیاسی، برقرار ساختن دیکتاتوری‌اش و کسب قدرت سیاسی محروم می‌دارد. این که در برابر خواست پرولتاریا برای شناخت جهان، او را به نیازهای اقتصادی‌اش حواله دهیم و در برابر پرسش‌هایی که ذهن او را درگیر کرده و پاسخ آن‌ها نیز می‌تواند یاری‌رسان معرفت طبقاتی و مواجهه‌ی سیاسی صحیح با بورژوازی و هژمونی‌اش باشد، به او بگوییم صرفاً باید از منظر «اتحاد گسترش‌یابنده» حول معیشتش جهان را ببیند، تحمیق و توهینی به پرولتاریاست که مظاهر و دلالت‌های بورژوازی امور را برایش در حکم "تابو" و "مگو" بازتاب می‌دهد تا هیچ‌گاه به آن معرفت دست نیابد.

چنین کارگری به ناصحان خویش خواهد گفت: ... آن "فعالیتی" که شماها با پیش‌کشیدن خواست‌های مشخصی، که وعده‌ی نتایج محسوسی را می‌دهند، می‌خواهید از آن پشتیبانی نمایید در بین ما کارگران دیگر موجود است ... ما می‌خواهیم آن‌چه را دیگران می‌دانند، ما هم بدانیم، ما می‌خواهیم با همه‌ی جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هرگونه فعالیت سیاسی شرکت نماییم. شما موظفید آن [دانش سیاسی]^{۳۰} را صد و هزار بار زیاده‌تر از آن‌چه تا به حال به ما رسانده‌اید به ما برسانید ... به شکل افشاگری‌های جان‌دار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرمان‌روای ما درحال حاضر در تمام شئون زندگی انجام می‌دهند. بفرمایید این وظیفه‌ی خود را با صرف قوای بیش‌تری انجام دهید و راجع به "افزایش فعالیت توده‌ی کارگر" قدری کم‌تر حرف بزنید.^{۳۱}

عدم تابش این دانش سیاسی به سوی پرولتاریا، خواه‌ناخواه سرمایه‌داری را بی‌گزند در حفظ استیلای هژمونیک‌اش، در تکیه زدن بر سیاستش و بازتولید اقتصادی خودش رها می‌سازد. تکامل‌گرایی ورکریستی، ایستادن بر اقتصاد و پیش‌کشیدن بی‌میانجی تقدم هستی‌شناختی اقتصاد و مبارزات اتحادیه‌ای در تشکل اقتصادی‌ای مثل سندیکا را برای پرولتاریا واجد خودویژگی‌ای می‌داند تا امروز این پرولتاریای بی‌سلاح را به‌خیال خود از گزند کوران‌های سیاسی بورژوازی در امان نگه‌دارد. این امر صرفاً در بهترین حالت پرولتاریا را آنتی‌کاپیتالیست نموده و عاجز از وضع کردن کمونیسم است. اما در واقع، ایستادن تکامل‌گرایانه بر اقتصاد به شکلی که شرح آن رفت در وضعیت کنونی پرولتاریا را به تابعیت از شیوه‌ی اندیشیدن به تمام سطوح تاریخی-اجتماعی به‌سان سایر طبقات بدل خواهد ساخت. در این وضعیت پرولتاریا با پی‌گیری مبارزات خودبه‌خودی‌اش نهایتاً گرفتار رفرمیسمی عدالت‌خواهانه خواهد شد یا در امتداد جنبش سرنگونی-طلبی قرار خواهد گرفت: به مثابه بال کارگری آن. این امر هرچه بیش‌تر به تبعید پرولتاریا از سازمان‌یابی سیاسی‌اش و از کمونیسم می‌انجامد.

مصدق اکونومیسم-ورکریستی این چنینی به‌وضوح نزد خسرو خاکبین عیان است. وی در "نقد لیبرالیسم کارگری" پس از آن که می‌گوید «هر مبارزه‌ی سیاسی بر بستری از مبارزه‌ی اقتصادی شکل می‌گیرد»، تأکید دارد که تشکلیابی

^{۲۹} نقد لیبرالیسم کارگری، همان، صص ۳ و ۳۰.

^{۳۰} لنین چند سطر بالاتر مشخصاً از دانش سیاسی می‌گوید و در این جمله نیز "آن" به دانش سیاسی ارجاع دارد.

^{۳۱} "چه باید کرد"، همان، صص ۲۶۰ و ۲۶۱؛ تأکیدات در متن از ماست.

کارگران، با هدف معیشت و نیز اتحاد گسترش‌یابنده انجام می‌شود و این اتحاد گسترش‌یابنده را تنها عاملی می‌داند که کارگران را در هیئت طبقه، قادر به ایستادگی در برابر سرمایه‌داران می‌کند.^{۳۲} درواقع، آن چه که سندیکالیست‌ها را در ورکریسم‌شان پایبند به سازمان‌سیاسی‌بودن سندیکا می‌کند همین اعتقاد به «اتحاد گسترش‌یابنده» است که به‌زعم‌شان، کفایت سیاسی دارد و طبقه‌ساز است! در جزوه‌ی درخشان "حزب و طبقه" چندین و چندبار به چنین گزافه‌گویی‌های سندیکالیستی اشاره شده است. در این متن در مورد اعتراض‌هایی که پیرامون مفهوم کمونیستی نقش حزب وجود دارد، می‌خوانیم:

... این اعتراض‌ها متعلق به مکتب سندیکالیستی است که طبقه را در اتحادیه‌های کارگری معتقد به مبارزه‌ی اقتصادی می‌نگرد و وانمود می‌کند که این اتحادیه‌ها ارگان‌هایی هستند که می‌توانند طبقه را در انقلاب رهبری کنند.^{۳۳}

در فراز دیگری از این جزوه می‌خوانیم:

مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا به تهییج متمرکزی نیاز دارد که مراحل گوناگون مبارزه را از یک دیدگاه روشن می‌سازد و در لحظه‌ی خاص توجه کارگران را به وظایف مشخصی که باید تمام طبقه انجام دهد، جلب می‌کند. این منظور بدون یک دستگاه سیاسی متمرکز، یعنی بدون یک حزب سیاسی برآورده نمی‌شود.^{۳۴}

در این‌جا بیانی از وحید اسدی پیرامون ارتباط حزب و سیاست کمونیستی روشن‌گر خواهد بود تا حزب به‌عنوان یک دفتر دستک فاقد ابتکار عمل در جنبش تلقی نگردد و از این رو به دام انحلال‌طلبی یا تنافر حزب با مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر نیفتیم:

هر لحظه و هر زمان که هر کمونیستی با کارگران در مبارزاتش همراه می‌شود تا امکان‌های انحراف موجود در آن، که حاصل رسوخ انواع و اقسام ایدئولوژی‌های بورژوایی است، را کشف کرده و به پرولتاریا نشان دهد، این درواقع خود حزب است که در آن لحظه بخشی از موجودیت خویش را یافته است. حزب در هر لحظه از مبارزات پرولتاریا حدی از وجودش را باز می‌یابد و بر خود واقف می‌شود.^{۳۵ و ۳۶}

طبقه شدن طبقه در گرو سازمان سیاسی است و سازمان سیاسی‌ای که طبقه را برمی‌سازد حزب طبقه‌ی کارگر است، به‌عنوان بخشی از طبقه که پیش‌تاز آن است و اتفاقاً در هر وهله از مبارزه‌ی طبقاتی سیاست کمونیستی را نزد پرولتاریا شاکله‌مند می‌سازد. با بیانی که از طبقه نزد خط ورکریستی آورده شد باید اذعان داشت که احتمالاً خاکبین نیز پذیرفته که طبقه شدن طبقه در گرو سازمان سیاسی است ولی سازمان سیاسی‌اش همان سندیکا است و راهبردش برای ایفای طبقه در آن، «اتحاد گسترش‌یابنده».

^{۳۲} نقد لیبرالیسم کارگری، همان، صص ۳ و ۳۰.

^{۳۳} حزب و طبقه (اسنادی از کمینترن و حزب کمونیست ایتالیا)، ۱۹۲۰، چاپ ۱۳۵۹، بازچاپ فروردین ۱۴۰۱، صفحه‌ی ۲۱.

^{۳۴} همان، صفحه‌ی ۴.

^{۳۵} چپ علیه کمونیسم، وحید اسدی، دی ۱۳۹۹، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۴۲.

^{۳۶} این که کلاوس هورنر می‌گوید: «در متد دیالکتیکی حزب ضرورت مرحله‌ای از مبارزه است که قانون‌مندی مبارزه‌ی طبقاتی آن را هستی می‌بخشد. حزب یک ابزار انقلابی نیست، یک هستی منطقی-تاریخی است، ضرورت مرحله‌ای از مبارزه. مرحله‌ای از تطور جامعه است.» بیان دیگری از همین گزاره‌ی بالاست. (درباره‌ی حزب، کلاوس هورنر، در مقدمه‌ی ترجمه‌ی کتاب "مارکسیسم و حزب"، جان مالدینوکس، ۱۳۹۱، منتشره در فضای مجازی.)

هرگاه مفهوم مبارزه‌ی سیاسی برای سوسیال‌دموکرات تحت‌الشعاع مفهوم "مبارزه‌ی اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" قرار گیرد، در این صورت طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم "سازمان انقلابیون" هم برای وی کم‌وبیش تحت‌الشعاع مفهوم "سازمان کارگران" قرار گیرد.^{۳۷ و ۳۸}

گفتیم که تکامل‌گرایی اکونومیستی عاجز از وضع کردن کمونیسم است. وضع‌شدن کمونیسم، وضع‌شدنی سیاسی است؛ سروکارش با هرجایی‌ست که سیاست بورژوازی به میانجی آن و درون آن در تلاش برای انسدادپوشی از تضادهای درون‌ماندگارش است تا اقتصادش را بی‌گزند نگاه دارد. سیاست بورژوازی صرفاً بر اقتصاد انگشت نمی‌گذارد و در هر زمینه‌ای رخ می‌نماید. اهمیت اقتصاد پیش از هر چیز در آن است که به دلیل تضادهای درون‌ماندگار سرمایه‌داری که برآمده از اقتصادش هستند، نیرویی که در یک سر این تضاد ایستاده، یعنی پرولتاریا، توانش نفی آن و نفی خود و ارتقاء دوران به دورانی دیگر را داراست به‌شرطی که سیاست کمونیستی بر لوح ضمیرش نقش ببندد؛ چرا که سیاست بورژوازی سلاح محافظ اقتصادش است و در برابر آن، پرولتاریا، این تنها مبارز دوران، باید سلاحی درخور برگیرد که ضرب شمشیر سیاست بورژوازی از پایش درنیآورد و آن سلاح سیاست پرولتری‌ست. پرولتاریا به دلیل جایگاهش امکان قرارگیری در فرآیندی که وی را سوژه‌ی تغییر انقلابی دوران سازد داراست؛ تنها اوست که واجد امکان چنین سوژه‌شدنی‌ست بر مبنای جایگاه اقتصادی‌اش؛ ولی زین‌پس بورژوازی را نه حول اقتصاد که حول سیاست واردشده از بیرون به مبارزه‌اش، در حکم شمشیری در دستش که حدادی شده و به او سپرده شده، می‌تاراند. تاراندنی که مبارزه‌ی اقتصادی را نیز با سیاست کمونیستی قرین می‌سازد، چرا که راه برون‌رفت از آن را سیاسی می‌داند و اگر جز این باشد بورژوازی مبارزه‌ی اقتصادی را نیز حول سیاستش در گنداب‌خانه‌های خود محبوس می‌دارد.

ورکرسم و کرنش‌گری در برابر سرنگونی‌طلبی

سرنگونی‌طلبی به‌عنوان سیاست مشخص بورژوا-امپریالیستی در ایران، سیاستی‌ست که مبارزه‌ی پرولتاریا نیز می‌تواند عمیقاً بدان آغشته باشد. خصلت خاصی که دولت ج.ا.ا به‌واسطه‌ی شکاف با امپریالیسم ایالات متحده‌ی آمریکا در پس انقلاب ۵۷ پیدا کرده و گرایش به هم‌آوردن این شکاف، فعلی به نام سرنگونی‌طلبی را رقم زده که با توجه به مقدرات فی‌مابین ایران و امپریالیسم آمریکا و زمانه‌ی افول این امپریالیسم، انحلال این شکاف و سرنگونی هم‌پسته‌اش با "انهدام بی‌معنای اجتماعی"، همراه خواهد شد.^{۳۹} در آن سو اما نظریه‌پرداز خط ورکرستی من‌باب آن چه سرنگونی‌طلبی، شکاف ایران و امپریالیسم و خصلت خاص دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا نامیدیم، شوکه‌کننده است:

^{۳۷} "چه باید کرد"، همان، صفحه‌ی ۲۹۷.

^{۳۸} با این تفاسیر این که روزه راسخ در "تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)" می‌گوید در بحث‌اش، ضرورت حزب کمونیست از بن پیش‌فرض گرفته شده بود، ادعای ناروایی نیست؛ مسئله تفاوت در فهم چپستی حزب و نگاه سندیکالیستی او به حزب است. در این نوع نگاه حزب یک تشکیلات سندیکایی است نه یک وهله‌ی اساسی در انکشاف هستی تاریخی-منطقی پرولتاریا. هم‌چنین برای این بحث می‌توانید به متن "درباره‌ی حزب"، همان و نیز متن "ورکرسم، الغای سیاست و دژ کارخانه (ضداحاله‌ی ۴)"، همان، رجوع کنید.

^{۳۹} در نظر داشتن مفهوم صحیحی از "انهدام بی‌معنای اجتماعی" نیز آن چیزی‌ست که در این میان ضروری می‌نماید. خط ورکرستی تبیین صریحی از این مفهوم ندارد. هرکجا نیز که با استعمال آن در متون این منش مواجهیم معمولاً به شکلی مشابه آن چه که در لیبی و سوریه رخ داده است، برمی‌خوریم. مشخص نیست که چنین انهدامی تخریب زیرساخت‌ها و محیط‌های تولیدی یا توحش و بربریت گروه‌های اجتماعی متعارض را بازگو می‌کند که وارد جنگ داخلی ویران‌گری شده‌اند یا چیز دیگری است. به‌راستی، انهدام اجتماعی مفهومی اقتصادی‌ست یا دارای وجوه سیاسی؟ یکی از معدود بیان‌های

مبارزه‌ی طبقاتی در ایران به‌خصوص پس از کودتای بیست و هشت مرداد به‌سوی رفت که سرمایه‌داری در ایران می‌توانست خود را فقط خارج از بدنه‌ی جهانی بلوک مسلط سرمایه‌بازسازی کند. کودتای بیست و هشت مرداد به تمام کارگران و زحمت‌کشان ایران نشان داد که سرکرده‌ی لیبرالیسم جهانی حتی یک دولت بورژوا لیبرال را هم برنمی‌تابد. بورژوازی ایران تنها از طریق فاصله‌گذاری با امپریالیسم بود که هم می‌توانست استقلال سیاسی خود را که پیش‌شرط هر دولت متعارف بورژوایی است به‌دست آورد و از سوی دیگر خود را از شر مبارزات اوج‌گیرنده‌ی کارگران که سویه‌های ضد‌امپریالیستی و ضد‌لیبرالی به خود گرفته بود، نجات دهد. در سال‌های پس از انقلاب نیز با ژست‌های مبتذل اسلام شیعی توانست هم خود را از زیر نفرتی که کارگران از لیبرالیسم و سرمایه‌داری دارند نجات دهد و هم توسعه‌طلبی منطقه‌ای و جهانی خود را توجیه کند. مبارزات کارگران هفت‌تپه دقیقاً مغلوب این خودویژگی لیبرالیسم در ایران شد. این کارگران سرکوب جمهوری اسلامی را نه چون سرکوب دولت سرمایه‌داری ایران که سرکوب دولت مذهبی و استبدادی درک می‌کردند. برای همین است که بخشی از کارگران به کارگزاری رسانه‌های امپریالیستی درآمدند و برخی هم احساس کردند هر نوع مبارزه‌ی کارگری آب ریختن در آسیاب "دشمن" است و برای دست‌آویز قرارنگرفتن باید در برابر فقر و گرسنگی "سکوت" کرد.^{۴۰}

حال، پرسش ما این است که چرا سرکرده‌ی لیبرالیسم جهانی حتی یک دولت بورژوا لیبرال را نیز بر نمی‌تابید؟ پاسخ به این سوال جز با سنخ‌یابی امپریالیسم در حال افول و امپریالیسم در حال عروج آن دوران و لحاظداشت خصلت ابتدایی هر کدام از آن امپریالیسم‌ها که پیش‌تر در بخش‌های قبلی به آن اشاره نمودیم، ناممکن است. مگر در زمان پهلوی دوم، دیگر دولت بورژوا لیبرال نداشتیم؟ پس چطور دولت بورژوا لیبرال علی‌امینی که اتفاقاً دولت‌کندی پشتیبان تمام قد آن بود، برتابیده شد؟ دولت مصدق هم‌زمان با "امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند بریتانیا"، واجد ملی‌گرایی‌ای بود که امپریالیسم در حال افول جهانی بریتانیا به دلیل ابتنائش بر استعمار از اقامه‌ی پاسخی بورژوایی در قبال آن عاجز بود و این عجز خطر اعتلای سوسیالیسم را در خود حمل می‌کرد. پاسخ بریتانیا در برابر چنین

مشخصی که به جز اطلاق وضعیت لیبی و سوریه به طور کلی، برای انهدام اجتماعی از سوی ورکریست‌ها سراغ دارم نزد رضا کریم‌پور است. وی در "براندازی یا گام‌های انقلاب" می‌گوید: «... امپریالیسم آمریکا نابودی اقتصادی-اجتماعی را در سوریه زمینه‌سازی می‌کرد و دولت‌های رقیب به هر دلیلی جلوی چنین انهدامی را گرفتند.» افزودن صفت اقتصادی نیز به نظر توضیح‌بسنده‌ای برای چیستی انهدام اجتماعی نیست. این صفت به نوعی اذعان می‌دارد که چنین انهدامی صرفاً با معدوم‌گشتن زیرساخت‌های اقتصادی همراه است. هرچندکه این اتفاق در سوریه افتاد و ویرانی زیرساخت‌ها و نیروهای مولد را به همراه داشت و چنین ویرانی‌ای مصادف با چنان انهدامی بود؛ ولی این همان با انهدام اجتماعی در آن کشور نبود. آنچه پیش‌تر در تعریف انهدام اجتماعی می‌بایست لحاظ شود، خود وضعیت "افول هژمونیک" امپریالیسم ایالات متحده است. آنچه در خصوص سوریه اتفاق افتاد این بود که به دلیل وضعیت افول، ایالات متحده توان متحدساختن اپوزیسیون و متحدساختن شرکای جهانی‌اش بر سر سیاستی واحد در سوریه را نداشت. این امر وضعیتی را باعث شد که به انهدام پیوستار اجتماع به‌مثابه بستری برای کارگزاری سیاست انجامید. آنچه در سوریه به انهدام اجتماعی انجامید صرفاً بمباران کارخانه‌ها و کشته‌شدن کارگران نبود؛ هرچند با چنین فجایعی نیز همراه بود. مسئله‌ی انهدام‌ساز، حادث شدن وضعیت سیاسی در قالب جنگ بود که امکان سیاست‌ورزی کمونیستی را دشوار می‌ساخت و همین دشواری بود که موضع "حفظ اسد به هر وسیله‌ای" را در قامت یگانه سیاست کمونیستی ممکن جلوه می‌داد که می‌توانست انهدام اجتماعی امپریالیستی را پس براند. کمونیست‌ها در تحلیل وضعیت افول و انسداد پروژه‌های استحاله‌ی امپریالیستی است که سیاست سرنگونی‌طلبی را در شرایط کنونی، مَطْلَع انهدام اجتماعی در ایران تلقی می‌کنند و به واسطه‌ی معنادایی‌ای که حاصل از در حال افول بودن امپریالیسم ایالات متحده است و در قبال خیزش‌هایی که فاقد برنامه‌ی مشخص سیاسی هستند صورت می‌گیرد، آن را به بیان کامل‌تر و دقیق‌تر "انهدام بی‌معنای اجتماعی" می‌نامند. (برای روشن‌تر شدن این بحث بنگرید به "سوریه و رئال پولیتیک کمونیستی"، بابک پناهی و فرزانه عباسی، زمستان ۱۳۹۷، منتشره در فضای مجازی؛ برای ادامه‌ی همین بحث، و نیز سرنگونی‌طلبی که پیش‌تر گفته شد، بنگرید به "مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)"، پایان صادقی، مرداد ۱۳۹۸، منتشره در فضای مجازی).

^{۴۰} مبارزات کارگران هفت‌تپه: اوج‌ها و فرودها (نقدی رو به آینده)، روزبه راسخ، دی ۱۳۹۹، منتشره در فضای مجازی، صفحه‌ی ۲۵.

مخمسه‌هایی در سرکوب و اختناق خلاصه می‌شد اما از بازتولید سوسیالیسم در وهله‌های بعدی جلوگیری نمی‌کرد. امپریالیسم در حال عروج آمریکا با کودتای آژاکس هم از شر اعتلای قریب‌الوقوع سوسیالیستی رهایی یافت و هم با کلیدزدن دولت بورژوازی ملی در ایران پس از کودتا، در پرتو ابتناء خودش بر بورژوازی‌های ملی، عجز بریتانیا در برابر جنبش ملی‌انقلابی را با پاسخی بورژوایی برطرف نمود.

از کودتای آژاکس تا بیش از دو دهه بعد از آن، چه فاصله‌گذاری‌ای با امپریالیسم رخ داد که نتیجه‌ی مبارزات اوج‌گیرنده‌ی کارگران و سویه‌های آن، و خواست حفظ استقلال سیاسی دولت متعارف بورژوایی باشد؟ شاید منظور راسخ، فاصله‌گیری از جهان معنایی استعماری و تکوین بورژوازی ملی در ایران باشد؛ چرا که کلیدخوردن بورژوازی ملی در ایران پس از کودتای آژاکس در ۱۳۳۲ آغاز شد ولی پس آن و با پی‌گیری چشم‌اندازهای توسعه‌ی اقتصادی-اجتماعی و با اجرایی شدن اصلاحات موسوم به "انقلاب شاه‌وملت" یا "انقلاب سفید" که در مناسبات اجتماعی تولید به سیاست‌های اصلاحات ارضی دلالت داشت اوج گرفت و پس از آن نیز تا ۱۳۵۷ ادامه یافت. اگر منظور راسخ از فاصله‌گذاری با امپریالیسم چنین چیزی است، باید به او گوش‌زد نمود که فاصله‌گذاری مدّ نظر وی، فاصله‌گیری از جهان معنایی امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند و کش‌وقوس‌های نمایندگان این امپریالیسم سابق با امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی در حال تکوین آن زمان است، نه فاصله‌گذاری از امپریالیسم به طور کلی؛ که اتفاقاً تلاش برای نزدیکی هرچه بیش‌تر به امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی ایالات متحده‌ی آمریکا بود. این امر نه «حفظ استقلال هر دولت متعارف بورژوایی» که راسخ می‌گوید، بل دلالت بر صیروت یک دولت بورژوایی در مدار امپریالیسم ایالات متحده داشت. آن‌چه او تحت عنوان استقلال سیاسی این دولت از آن نام می‌برد نیز به همان گسست از دلالت‌های امپریالیسم پیشین یعنی امپریالیسم مبتنی بر استعمار نظام‌مند بریتانیا بازمی‌گردد. اگر «فاصله‌گذاری با امپریالیسم برای کسب استقلال سیاسی به‌عنوان پیش‌شرط هر دولت متعارف بورژوایی» باشد، چرا امروزه دولت‌های کره‌ی جنوبی، قطر، عربستان-سعودی، فیلیپین، اوکراین، لهستان، هائیتی و... چنین فاصله‌گذاری‌ای انجام نمی‌دهند؟ اگر سخن راسخ درست باشد دولت‌هایی از این دست نیز باید به فاصله‌گذاری با امپریالیسم مبادرت ورزند و در جایی نیز به قول او «خارج از بدنه‌ی جهانی بلوک مسلط سرمایه» قرار گیرند. می‌بینیم که «فاصله‌گذاری از امپریالیسم برای کسب استقلال سیاسی به‌عنوان پیش‌شرط هر دولت متعارف بورژوایی» نه یک حکم عام، بل که مربوط به سیر پس از تعویض سرکردگی امپریالیسم در یک دولت سرمایه‌داری است و در این‌جا نیز آن‌چه راسخ «استقلال سیاسی» می‌نامد در واقع همان روند ابتناء یافتن یک دولت سرمایه‌داری بر بورژوازی ملی است. این‌که دولت سرمایه‌داری کشورهای که مثال زدیم نیز فاصله‌گذاری‌ای با امپریالیسم انجام نمی‌دهند به همین مسئله باز می‌گردد که آن دولت‌ها در مدار امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی ایالات متحده قرار دارند و دقیقاً استقلال سیاسی هم دارند. موضوع فهم همین دیالکتیک استقلال سیاسی و قرار داشتن در مدار امپریالیسم در دوران "امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی‌های ملی" است. خروج از مدار امپریالیسم مستقر را نباید از سر استقلال عام سیاسی دید و می‌بایست در هر مورد دست به تحلیل مشخص از شرایط مشخص زد.

از سوی دیگر انقلاب ۵۷ کجای آن تحلیل جای دارد؟ به جز این‌که معتقد باشیم صرفاً آن مبارزات اوج‌گیرنده‌ی کارگران و میل به استقلال سیاسی بورژوازی آن‌چنان فزونی یافته است که این فاصله‌گذاری با امپریالیسم به میزان علی‌حده‌ای رسیده و صرفاً یک اسلام شیعی هم این وسط به‌کار گرفته شده است. در نظر این تحلیل، دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا امتداد منطقی دولت سرمایه‌داری پهلوی دوم است و مشی‌ای که از زمان کودتای آژاکس تا سال‌های بعد آن پی‌گرفته

شده در یک سیر تکاملی خطی به ج.ا.ا. انجامیده که با اسلام شیعی خود را از شر نفرت کارگران از لیبرالیسم و سرمایه‌داری نجات می‌دهد و توسعه‌طلبی‌های منطقه‌ای و جهانی خود را هم توجیه می‌کند. این چیزی جز نادیده گرفتن مبارزات چریکی-سیاسی طولانی و دخالت توده‌ها در متن شرایط انقلابی ایران نیست. تحلیل راسخ، وضعیت انقلابی و سویی ضدامپریالیستی اساسی انقلاب ایران را نیز مخدوش بررسی می‌نماید. سویی ضدامپریالیستی، نه صرفاً از آن‌چه راسخ تنها از آن یاد می‌کند یعنی «مبارزات اوج‌گیرنده‌ی کارگران»، بل برآمده از پویش واجد اعتلای انقلابی بود که سویی ضدامپریالیستی در آن چه به دلیل نقش امپریالیسم ایالات متحده در سرکوب جنبش ملی شدن صنعت نفت و چه به دلیل نقش ژئوپلیتیک دولت پهلوی در مدار امپریالیسم ایالات متحده از قبیل حضور ایران در پیمان بغداد و پس از آن پیمان "سنتو"، دخالت تمام عیار در سرکوب تحرکات مرفعی منطقه از جمله در جنگ ظفار و... و به طور کلی آن‌چه تحت عنوان "ژاندارم آمریکا در منطقه" نامیدن ایران جای می‌گیرد، مجال بروز توده‌ای یافته بود. در واقع، نموده‌های سیاسی پیش‌گفته‌ی امپریالیسم در ایران، ضدیت با امپریالیسم در اعتلای انقلابی ۵۷ را به یک قاعده‌ی سیاسی بدل کرده بود. مبارزات کارگران هم از این قاعده مستثنی نبود. ولی راسخ مشخص نمی‌کند منظور از مبارزات کارگران چیست؟ آن‌چه سویی ضدامپریالیستی داشت نه مبارزات خودبه‌خودی اقتصادی کارگران در اعتصابات اقتصادی یا اتحادیه‌ها، بل مبارزات سیاسی‌ای بود که آن‌ها را واجد آگاهی طبقاتی ساخته بود. ورکریسم راسخ در این‌جا نیز با نادیده گرفتن آگاهی طبقاتی و مبارزه‌ی سیاسی پرولتاریا خودنمایی می‌کند.

در تحلیل راسخ مشخص نیست که اندراج یک ایدئولوژی مانند اسلام شیعی چه نقش سیاسی‌ای ایفا می‌کند. برای ما از خواندن نظریات وی در این باب این‌گونه برداشت می‌شود که چنین ایدئولوژی‌ای صرفاً برای بهتر کارکردن سطح اقتصاد بورژوازی به میان آمده است و لزومی به گشودن سطح سیاسی این ایدئولوژی دیده نمی‌شود. برای واکاوی سطوح ایدئولوژیک-گفتمانی، دست‌مایه قرارداد اقتصاد نمی‌تواند به تمامی ره‌گشا باشد، چراکه در این سطح خود اقتصاد نیز به جنس ایمان و آرمان درآمده است و در این‌جا ساحت سیاست است که می‌تواند به زمینه‌های مشخص برساننده‌ی این سطوح ایدئولوژیک پی ببرد. این‌که به گفته‌ی راسخ «بورژوازی ایران ژست مبتذل اسلام شیعی به خود بگیرد تا هم خود را از زیر نفرتی که کارگران از لیبرالیسم و سرمایه‌داری دارند نجات دهد و هم توسعه‌طلبی منطقه‌ای و جهانی خود را توجیه کند»، حاوی اراده‌باوری‌ای است که گویی آیدای بورژوازی ایران گرد هم جمع آمده‌اند و چنین تصمیمی گرفته‌اند که با «ژست مبتذل اسلام شیعی» می‌توانند خود را از نفرت کارگران از لیبرالیسم و سرمایه‌داری نجات داده و توسعه‌طلبی خود را نیز تضمین کنند. این امر نشان‌گر عدم درک سیاست بورژوایی و سطح هستی-شناختی‌ای است که این سیاست پیدا کرده است. گفتمان‌پردازی سرمایه نه از سر اراده و برنامه‌ریزی بورژوازی، بل از آن است که در سطح پدیدار، ذات هیچ‌گاه به طور کامل از پدیدار اشباع نمی‌شود و این عدم تطابق کامل، تعارضی بنیادین را سبب می‌شود. در این عدم تطابق، تضاد درون‌ماندگار ارزش، ناتوان از بازنمایی تام و تمام خود در هیأت نمادین است و این امر سرمایه را وادار به گفتمان‌پردازی می‌نماید. متد ماتریالیسم دیالکتیک آن‌چه را راسخ اسلام شیعی می‌نامد در این قامت تشریح می‌کند که این ایدئولوژی، ایدئولوژی‌ای بورژوایی‌ست مکمل دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا. که در بستر مبارزه‌ی طبقاتی بورژوازی با پرولتاریا و در مواجهه‌ی آن با تضادهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری با توجه به فرهنگ، شرایط خودویژه و انکشاف، تاریخ و مرحله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در جغرافیای ایران به شکل بازیابی کاملاً مدرن اسلام بر بستر مبارزات طبقاتی به منزله‌ی پشتیبان سطح پدیداری، که ناتوان از جازدن خود به‌عنوان واقعیتهای در هیأت نمادین بوده است، صیروت می‌یابد تا هستی سرمایه به منزله‌ی امر واقع ادامه یابد؛ از این جهت

جایگاه اسلام شیعی در زمینه مبارزه‌ی طبقاتی موجود در منطقه و در پیوند با عقلانیت منطق سود قرار دارد. ولی چنین ارجاعی به اقتصاد، به معنای نادیده گرفتن سطح هستی‌شناختی سیاست بورژوازی نیست.^{۴۱} همین پیوند با عقلانیت منطق سود در پرتو سیاست بورژوازی است که گفتمان "مستضعف‌پروری" دال بر ضدیت با "استکبار" در آغاز فرآیند شکل‌گیری دولت سرمایه‌داری بیرون از مدار امپریالیسم ایالات متحده را در فرآیند انباشت سرمایه و گردش سود، هرچه بیش‌تر از ریخت انداخته تا از همان اوان تکوین این دولت سرمایه‌داری پس از انقلاب ۵۷، ج.ا.ا. گفتمان خود را هم‌سو با تقدس سود و مالکیت خصوصی آشکار سازد. کم نیستند اظهارات علنی، صریح و واضح مقامات ج.ا.ا. در اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ که بر همین مسئله دلالت دارند؛ از جمله اظهارنظر وزیرکار وقت که کارفرمایان را به عنوان مسلمان واقعی، مختار در سرپرستی کارگران می‌دانست و قانون کار را به دلیل عدم صحبت از آن در شریعت، امری زاید. از سال ۱۳۶۱ لوایح مربوط به بازرگانی خارجی، مصادره‌ی اموال سرمایه‌داران و اصلاحات ارضی توسط شورای نگهبان وتو شدند: با توجیه غیراسلامی بودن و مغایرت با "اصل احترام به مالکیت خصوصی". مالیات بر سود از جانب بسیاری از روحانیون سیاسی علیه اسلام تلقی شد بدین شکل که کسبه و تجار باید معاف از مالیات باشند تا خمس و زکات خود را به مراکز روحانی دل‌خواه خود بپردازند. اولین رهبر ج.ا.ا. نیز بر تقویت بخش خصوصی تأکید داشت و خلاف آن را نقض آشکار اسلام می‌شمرد.^{۴۲} با این تفاسیر این که بگوییم «اسلام شیعی» به کار نجات دادن بورژوازی ایران از نفرتی که کارگران در قبال لیبرالیسم و سرمایه‌داری داشتند آمده است، دارای نواقص فراوان و خطاهای مهلک است.

آن‌چه این تحلیل تحت عنوان توسعه‌طلبی منطقه‌ای و جهانی ج.ا.ا. ارائه می‌دهد نیز برآمده از مقتضیات هر دولت سرمایه‌داری‌ای است پیرو منطق سود، که با توجه به امکانات خود آن را می‌گستراند. تحلیل کذا، مشخص نمی‌کند که آیا در نظرش ج.ا.ا. نیز امپریالیست است؟ اگر هم، چنین مقصودی ندارد، بیان "توسعه‌طلبی" بدون ترسیم مشخص سیاسی-اقتصادی آن، از چنین برداشتی تبری نمی‌جوید. در تئوری‌پردازی مقوله‌ی امپریالیسم، علاوه بر لحاظداشت دوران‌های تطور سرکردگی جهانی سرمایه در پیوند با سرریز اقتصادی ناشی از انباشت سرکرده‌ی قبلی به جانشین بعدی‌اش که ابداً شرط تماماً لازم و شرط جزئاً کافی تکوین یک امپریالیسم نیست، وجه سیاسی آن سرکرده و کفایت سیاسی‌ای که در مواجهه با محدودیت‌های سیاسی سرکرده‌ی قبلی، موفق به رفع آن‌ها شده نیز می‌بایست در نظر گرفته شود.^{۴۳} از عدم توضیح شفاف امپریالیسم نزد راسخ درگذریم. این تحلیل هیچ‌گونه تبیینی نسبت به شکاف ج.ا.ا. و امپریالیسم ندارد. این شکاف تاوان و هزینه‌ی بورژوازی ایران بود که در برابر سویی‌ی اساسی ضدیت با امپریالیسم درونی پویه‌ی انقلاب که مبارزات سیاسی-اقتصادی کارگران نیز در متن آن قرار داشت، متحمل شد. وجود همین سویی‌ی اساسی بود که بورژوازی ایران را به خروج بورژوازی از میدان ثقل امپریالیسم واداشت تا با وجود صف‌آرایی جدی سوسیالیسم در برابر خودش پایایی سرمایه‌داری را به شکل شکاف با امپریالیسم تضمین کند. این خروج شرط ضمانت پاییدن منطق سود بود که در گرو تعریف بورژوازی ایران به عنوان تبلور شکاف با امپریالیسم در میان تمام گروه‌های

^{۴۱} بنگرید به "خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش"، پویان صادقی، بهمن ۱۳۹۶، منتشره در فضای مجازی و نیز بنگرید به متن "سیاست پرولتاریا، سیاست کلیت" در ضمیمه‌ی ترجمه‌ی فارسی کتاب "استراتژی و تاکتیک‌ها"، جان ریز، چاپ اول بهار ۱۳۹۶، منتشره در فضای مجازی.

^{۴۲} برای از نظر گذراندن چنین اظهاراتی می‌توانید به کتاب "اسلام رادیکال مجاهدین ایرانی"، یرواند آبراهامیان، ترجمه‌ی فرهاد مهدوی، چاپ اول، ۱۳۸۶، آلمان، نشر نیما، بخش تحکیم جمهوری اسلامی مراجعه کنید.

^{۴۳} بنگرید به "خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش"، همان.

سیاسی موجود قرار داشت. به واسطه‌ی همین تبلور بود که بورژوازی ایران امکان و ابزار سرکوب نیروهای سوسیالیستی را به دست آورد و به لحاظ گفتمانی نیز چیرگی یافت. اشغال سفارت آمریکا در تهران و نامیدن انقلاب دوم بر آن و زان پس صلاحیت سرکوب تمام‌قد گروه‌ها و سازمان‌های چپ‌گرا را یافتن و تکوین دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا به عنوان یک دولت سرمایه‌داری خارج از مدار امپریالیسم، می‌بایست در پرتو همین پاییدن سرمایه‌داری در ایران خوانش شود. این شکاف از سویی رمز پایایی دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا بوده که برطرف شدن آن و رفع این خروج از مدار امپریالیسم به نفع بازگشت به مدار، حیثیت هستی‌اش را از هم فرو می‌پاشاند و از سوی دیگر از بدو پیدایشش تا به امروز هم‌واره گرایش در جهت هم‌آوردنش را در درون خود حمل می‌کرده و همین گرایش بر سازنده‌ی رانه‌ی سرنگونی طلبی است.^{۴۴} تحلیل اکونومیستی-ورکریستی هیچ اشرافی نسبت به شکاف ج.ا.ا و آمریکا و سرنگونی طلبی برآمده از آن به پرولتاریا نمی‌دهد. از همین روست که می‌گوید: «کارگران تسلیم خود ویژگی لیبرالیسم در ایران [یعنی اسلام شیعی] شدند و سرکوب ج.ا.ا علیه خودشان را نه چون سرکوب دولت سرمایه‌داری ایران، بل که هم‌چون سرکوب حکومتی مذهبی و استبدادی درک کردند.» چنین برداشتی نزد کارگران به راستی برآمده از عدم شناخت سیاسی بورژوازی (یعنی در وضعیت مشخص عدم تبیین فعلیت سرنگونی طلبی) است و نه بی‌واسطه ناشی از خودویژگی لیبرالیسم در ایران. خودویژگی‌های دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا، مواردی هستند که به دلیل تکوین‌شان در متن شکل‌گیری دولت سرمایه‌داری خارج از مدار امپریالیسم در ایران، جاروجنجال‌های مدنی بر سر آن‌ها نیز می‌تواند به هم‌آمدن شکاف و درجریان افتادن سرنگونی-طلبی یاری رساند. پرولتاریا باید به درک مسئله از چنین زاویه‌ای نایل آید و الا مغلوب شدن کارگران به دلیل «ژست مبتذل اسلام شیعی» در دولت سرمایه‌داری ایران، چه تضمینی برای سرنگون طلب نشدن کارگران و تلاش آن‌ها برای ازمیان برداشتن خودویژگی لیبرالیسم در ایران به عنوان دقیقه‌ای نامتعارف و تحرکاتی از این قسم که در زمین سرنگونی طلبی پروامپریالیستی گام می‌زند، داراست؟ جالب آن جاست که هم‌اینان از "عقب‌گرد به نظریه‌ی دولت نامتعارف" نزد کمونیست‌ها دم می‌زنند.^{۴۵}

در توضیحی که از راسخ می‌بینیم «اسلام شیعی» به مانند کلاهی که بر سر کارگران گذاشته شده تلقی می‌گردد تا آنان که این کلاه را بر سر کارگران گذاشته‌اند از زیر نفرت کارگران از لیبرالیسم و سرمایه‌داری خلاصی یابند و توسعه طلبی‌های خود را نیز پیش ببرند. راسخ مدعی است با توضیحی که از «اسلام شیعی» می‌دهد، کارگران متوجه خواهند شد که سرکوب خود را نه به منزله‌ی سرکوب یک دولت مذهبی و استبدادی که چون سرکوب دولت سرمایه‌داری درک کنند؛ اما با توصیفی که از ایدئولوژی‌های ج.ا.ا دارد، اتفاقاً به نگرش‌های پروامپریالیستی نسبت به ج.ا.ا دامن می‌زند و از این که توصیف بی‌میانجی‌اش از اسلام شیعی، کارگران را شیفته‌ی گرایش کنونی سلطنت طلبی در کسوت حاکمیتی سکولار یا شیفته‌ی حکمتیست‌های دشمن اسلام سیاسی گرداند، ابایی ندارد. اگر خوش‌بین باشیم، راسخ درصدد است تا خود سرمایه‌داری نشانه گرفته شود؛ درحالی که با عدم تصریح سیاست بورژوازی و عدم به کارگیری سیاست کمونیستی از این نیت باز می‌ماند. این حرف به تنهایی که «به دلیل خودویژگی لیبرالیسم در ایران بخشی از کارگران در مبارزات‌شان به کارگزاری رسانه‌های امپریالیستی درآمدند و برخی هم احساس کردند هر نوع مبارزه‌ی کارگری آب ریختن در آسیاب "دشمن" است و برای دست‌آویز قرارنگرفتن باید در برابر فقر و گرسنگی "سکوت" کرد» می‌تواند از دهان همه‌ی چپ‌های سرنگونی طلب پروامپریالیست بیرون آید و حتی بخشی از نیروهای لیبرال نیز

^{۴۴} بنگرید به "مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)"، همان.

^{۴۵} روزه راسخ در متن "تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)" بخشی را به عقب‌گرد به نظریه‌ی دولت نامتعارف نزد وحید اسدی اختصاص داده است!

آن را اذعان کنند. صرفاً در بین آنها ممکن است عده‌ای از دوگانه‌ی سرمایه‌داری متعارف-سرمایه‌داری نامتعارف و ... دم بزنند که البته راسخ در این جا برائتی از آن نمی‌جوید؛ و تفاوتی که با این‌ها برای خودش دست‌وپا می‌کند این است که از «کارگزار رسانه‌های امپریالیستی» شدن سخن سر دهد. پنداری با چپ پروامپریالیستی طرفیم که دارد ماهیت خود را انکار می‌کند! این که در تدلیل چرایی و چگونگی منحرف‌شدن مسیر مبارزات کارگران، به‌جای امپریالیسم و سرنگونی‌طلبی برآمده از شکاف ج.ا.ا با امپریالیسم، توجهات را به «خودویژگی لیبرالیسم در ایران» معطوف داریم، بدون تشریح دقیق این که این خودویژگی در چه نسبتی با امپریالیسم قرار دارد، نه تنها نمی‌تواند به رجعت مبارزات کارگران به مسیر صحیح مددی رساند، بل می‌تواند با وجود فعلیت سرنگونی‌طلبی پروامپریالیستی مسبب انحراف بیش‌تر این مبارزات باشد. چه آنان که «کارگزار رسانه‌های امپریالیستی» شدند چه آنان که احساس کردند «هر نوع مبارزه‌ی کارگری آب ریختن در آسیاب "دشمن" است و برای دست‌آویز قرارنگرفتن باید در برابر فقر و گرسنگی "سکوت" کرد»، می‌بایست با تجهیز و تسلیح به سیاست کمونیستی، مسیر راستین مبارزات خود را بجویند و به تمام وجوه مبارزه‌ی خود، جنبه‌ی سیاسی بخشند. این همان مسئله‌ای است که ورکریست‌ها از آن طفره می‌روند و بخواهند یا نخواهند از این دریچه تقویت هرگونه گرایش بورژوا-امپریالیستی حاصل خواهد شد. ای کاش برپاکندگان چنین تحلیل‌هایی کمی متوجه عواقب ضدکارگری ورکریسم‌شان بودند! بر پرولتاریاست که نقشه‌بردار تمام و کمال زوایا و خفایای شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم و خودویژگی‌های دولت ج.ا.ا ناشی از آن و فعلیت سرنگونی‌طلبی و آشکال بروز آن باشد و بداند که این پیمایش خود مبارزه‌ی طبقاتی‌ایست که مراحل بعدی‌اش در گرو آن است.

وجه دیگری از "ورکریسم خوش‌بینانه" در قبال فعل سرنگونی‌طلبی با بیان این که امپریالیسم عاملی در طی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران است که خودشان عاملیتی در آن ندارند، درصدد است کارگران را حول مبارزه‌ی اقتصادی‌شان مجموع گردانیده و صرفاً با همان سیاست دگم و بزدلانه، پرولتاریا را از بازشناسی سیاسی دقیق امپریالیسم و سرنگونی‌طلبی منع کند. این که کارگران در امپریالیسم عاملیتی نداشته باشند و امپریالیسم که سرنگونی‌طلبی پروامپریالیستی را پیش می‌نهد، خارج از قدرت مبارزاتی پرولتاریا پیش بتازد، به خودی خود اشتباه فاحشی نیست اما این که با چنین بیانی و با مبنا قراردادن عاملیت نداشتن در آنها از بازشناسی دقیق سیاسی و "چه باید کرد" کمونیستی در قبال‌شان تن بزنیم، صحبت از عدم عاملیت را به اشتباه فاحشی بدل می‌سازد. اشتباه فاحشی که مبارزه‌ی طبقاتی را از سر درهم-آمیزی اراده‌باوری و تکامل‌گرایی می‌جوید؛ بدین شکل که به‌جای درنظرگرفتن سیاستی که بیرون مبارزات روزمره‌ی پرولتاریا، پرولتاریا را در برابر وسوسه‌ی سرنگونی‌ایمن گرداند تا جا برای مبارزه‌ی طبقاتی‌اش گشوده‌تر گردد، از افزایش توازن قوای طبقاتی طبقه‌ی کارگر به شکل اراده‌باورانه‌ای صحبت می‌کند که در تکامل خود امکان سوسیالیسم را پیش نهاده و امکان پروژه‌های پروامپریالیستی را منسدد می‌سازد.

"چه باید کرد" کمونیستی در وهله‌ی فعلی مبارزه‌ی طبقاتی همان کار حوزه‌ای است که ذیل آن افزایش توازن قوای طبقاتی، فحوائی پراتیکی است که می‌بایست تا طرازی از انکشاف واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی که فعل سرنگونی را پس بزند، بر آن پراتیک مستقر بمانیم. این عاملیت‌نداشتن در امپریالیسم، با استقرار بر کار حوزه‌ای باید به شکل شناخت تام و تمام سیاسی پروژه‌های امپریالیستی و شکاف‌اندازی کمونیستی در جامعه‌ی مدنی‌ای که پیش‌برنده‌ی خواست‌های بورژوا-امپریالیستی است درآید. درعوض این، بیانی که در مورد خیزش بی‌پیرایه‌ی دی ۹۶ از ورکریسم می‌شنویم چنین است:

شرایطی که اعتراضات دی‌ماه در آن رخ داد تغییر نکرده است: امپریالیسم با پروژه‌های دگرگونی‌اش حی‌وحاضر است، سرمایه‌داری بحران‌زده‌ی ایران به استثمارش ادامه می‌دهد و توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی تغییری نکرده است. دو عنصر نخست که نه در اختیار ماست و نه در آن عاملیتی داریم؛ بنابراین اساساً، از این میان فقط تغییر در توازن قوای مبارزه‌ی طبقاتی به‌منزله‌ی یکی از عناصر اصلی برسازنده‌ی واقعیت است که می‌تواند وضعیت را به‌گونه‌ای تغییر دهد که اعتراضاتی این‌چنین نه افق دگرگونی امپریالیستی یا عدم دگرگونی را، بل که افق دگرگونی سوسیالیستی-کارگری را تقویت بخشد. تغییر چنین اعتراضاتی پس از آغازشان غیرممکن است؛ برای چنین تغییری، باید پیشاپیش وضعیتی را که چنین اعتراضاتی در آن رخ می‌دهد تغییر داد. اما چگونه می‌توان توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی را و در نتیجه چنین وضعیتی را تغییر داد؟ آیا پاسخ به این سؤال را می‌توانیم در بطن اعتراضات جاری کارگران بیابیم؟ گفتیم که مبارزات اقتصادی جاری کارگران با سرمایه‌داران در مداری گرفتار آمده است که کارگران را ناچار می‌کند هر بار از نقطه‌ی صفر آغاز کنند. اما از درون این مبارزات می‌توان چیزی را درآورد که مبارزه‌ی تدافعی را به مبارزه‌ی تهاجمی تبدیل کند. سندیکای واحد را نمونه‌ی این عمل دانستیم.^{۴۶}

این اپورتونیسم است: برشمردن سه عامل یعنی امپریالیسم و پروژه‌های پروامپریالیستی، سرمایه‌داری و بحران‌هایش و توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی و جدایش آن‌ها از پیوند در کلیتی که با یک‌دیگر دارند و بیان این‌که در دو مورد اول عاملیتی نداریم پس "چه باید کرد" ما می‌شود لحاظداشت مورد سوم در سندیکا. یک جزئ‌اندیشی اپورتونیستی که با تأکید بر «تغییر توازن قوای طبقاتی» یا «تغییر آرایش مبارزه‌ی طبقاتی»^{۴۷} و ارائه‌ی "چه باید کرد" سیاسی و پراتیکی در کمیت سازمان‌دهی سندیکایی و انتظار برای گذار از مبارزه‌ی تدافعی به تهاجمی در درون سندیکا، پرولتاریا را از مواجهه با سیاست‌های مشخصی مانند سرنگونی‌طلبی، درک فعلیت آن سیاست‌ها، شناخت شکاف برسازنده‌ی آن و ارزیابی تأثیرش بر مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی‌بودن مقابله با جنبش سرنگونی‌طلبی محروم می‌سازد؛ به قول لوکاچ:

می‌کوشد تا از تداوم پیش‌رفت آگاهی طبقاتی پرولتاریا و ارتقای آن از داده‌های صرف روانی [آگاهی موجود] به آگاهی متناسب با فرآیند عینی کلی [آگاهی ممکن] جلوگیری کند و آگاهی طبقاتی پرولتاریا را تا سطح آگاهی روانی موجود کاهش دهد و بدین ترتیب مسیر این آگاهی طبقاتی را که تا کنون به‌طور غریزی پیش می‌رفت به انحراف بکشانند.^{۴۸}

و درنهایت هم اگر در این تغییر توازن قوای مدنظرش، فوجی از این قوا از خیابان و اردوی سرنگونی کارگری سر درآوردند مجدداً بگویند: هیهات! «نفوذ شبروانه‌ی لیبرالیسم».

دیگر واضح‌تر از این مگر داریم:

^{۴۶} مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، همان، صص ۱۴ و ۱۵.

^{۴۷} «تغییر توازن قوای طبقاتی» بیانی‌ست که بیش‌تر خسرو خاکبین و روزبه راسخ از آن استفاده می‌کنند؛ «تغییر آرایش مبارزه‌ی طبقاتی» بیانی است که تکرر بیش‌تری نزد رضا کریم‌پور دارد.

^{۴۸} تاریخ و آگاهی طبقاتی، گنورگ لوکاچ، ترجمه محمدجعفر پوینده، موسسه‌ی انتشارات بوتیمار، چاپ اول، مشهد ۱۳۹۶، صفحه‌ی ۱۹۲.

پرولتاریا به مثابه آفریده‌ی سرمایه‌داری به ناگزیر تابع شیوه‌ی زندگی آفریننده‌ی خویش است. شیوه‌ای که شی‌واره و انسان‌ستیز است. بی‌تردید، صرف وجود پرولتاریا در حکم نقد و نفی این شیوه‌ی زندگی است. اما تا هنگامی که پایان عینی سرمایه‌داری اوج نگیرد، تا هنگامی که پرولتاریا به آگاهی طبقاتی راستین دست نیابد و ماهیت این بحران را به‌تمامی آشکار نسازد، این طبقه شی‌وارگی را صرفاً نقد می‌کند و در نتیجه فقط به‌طور منفی از ضدّ خود فراتر می‌رود. اگر این نقد از حد نفی صرف جنبه‌هایی از سرمایه‌داری فراتر نرود، و به‌ویژه اگر کلیت این نظام را در بر نگیرد، حتی به برتری منفی نیز دست نمی‌یابد. خصلت خرده‌بورژوازیی بیش‌تر طرف‌داران جنبش سندیکایی نشان‌دهنده‌ی همین امر است. این نقد صرف، که از خاستگاه سرمایه‌داری صورت گرفته است، به نمایان‌ترین وجه در جداسازی بخش‌های متفاوت مبارزه‌ی [طبقاتی] آشکار می‌شود. صرف خود همین جداسازی نشان می‌دهد که آگاهی پرولتاریا هنوز از دام شی‌وارگی نَرسته است. البته پرولتاریا سرشت ضدّانسانی موقعیت طبقاتی خود را در عرصه‌ی اقتصادی آسان‌تر از عرصه‌ی سیاسی، و در عرصه‌ی سیاسی آسان‌تر از عرصه‌ی فرهنگی درک می‌کند، اما تمام این جداسازی‌ها نشان می‌دهند که نفوذ شکل‌های زندگی سرمایه‌داری در خود پرولتاریا هنوز از میان نرفته است. آگاهی شی‌واره به‌ناگزیر و به‌یک‌اندازه، زندانی دو حد افراطی تجربه‌باوری خام و یوتوپیاپردازی انتزاعی باقی می‌ماند و راه‌گزیری ندارد. این آگاهی یا به تماشاگر کاملاً منفعل سیر رویدادهایی بدل می‌شود که خود در قوانین و حرکت آن‌ها هیچ نقشی ندارد، یا خود را نیرویی می‌داند که قادر است به دل‌خواه -و در عالم ذهن- حرکت پدیده‌ها را که [برای او] ذاتاً بی‌معناست، به اختیار خویش در آورد.^{۴۹}

در فرازی دیگر از ورکرست‌ها می‌خوانیم:

دی ماه عصیانی بود که در **وضعیت فعلی توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی**، پیش از هر چیز دیگری امپریالیسم می‌توانست از آن استفاده کند، که البته سرکوب شد. اما این عصیان با تمامی اعتراضات دموکراسی‌خواهانه‌ی امپریالیستی‌ای (هم‌چون جنبش سبز) که پیش از آن رخ داده بود متفاوت بود ... هرچند، تا زمانی که وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی چنین است، چنین اعتراضاتی کم یا زیاد امکانی را در اختیار امپریالیسم قرار می‌دهند تا افق دگرگونی امپریالیستی را تقویت کند. اما امکان‌های دیگری را نیز در خود وضعیت و نه در اعتراضات به ما نشان می‌دهد. پس درست این است که فارغ از هوراکشیدن یا هوکردن اعتراضات، با در نظر گرفتن هر سه عنصر برساننده‌ی این وضعیت [که دو مورد اولش اساساً نه در اختیار ماست و نه در آن عاملیتی داریم] ببینیم چه باید کرد ...^{۵۰}

امکان سواستفاده‌ی امپریالیستی از عصیان دی‌ماه در این فراز خاکبین که راسخ هم در "تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)" به آن ارجاع می‌دهد نیز به وضعیت فعلی توازن قوا منوط است. یعنی همان‌طور که در فراز قبلی خواندیم که در برابر این عصیان باید تغییر در توازن قوای طبقاتی یا تهاجمی‌شدن جنبش کارگری در سندیکا لحاظ شود، در این‌جا نیز به صورت ضمنی با نگرشی مواجهیم که معتقد است اگر وضعیت فعلی توازن قوا به سمت افزایش گراید،

^{۴۹} همان، صص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ عبارات داخل کروشه از مترجم است؛ همه‌ی تأکیدها از ماست.

^{۵۰} مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، همان، صفحه‌ی ۱۴؛ درشت‌نویسی از ماست.

امکان سواستفاده‌ی امپریالیستی کمینه می‌گردد. کمینه ساختن سیطره‌ی امپریالیستی در پرتو پسراندن رانه‌ی سرنگونی طلبی با رشد کار مشخص سیاسی-کمونیستی میسر است. این امری است که می‌تواند به بالاگرفتن خط سیاسی راستین کمونیستی بینجامد و مدد رسان مبارزه‌ی طبقاتی در شکوفایی خود و توأم با آن، عقب‌نشستن سرنگونی طلبی به عنوان دلالت مشخص بورژوا-امپریالیستی دوران باشد. مسئله در این جا دقیقاً بالاندن خط سیاسی کمونیستی است و امید بستن به ازدیاد کارگران به عنوان عاملی تعیین کننده در رویارویی سیاسی با امپریالیسم آن چنان که خاکبین و راسخ از آن دم می‌زنند، امیدی واهی است که در پرتو آن انتظار بدل شدن به خط سیاسی کمونیستی را دارند.

این که تغییر در وضعیت فعلی توازن قوا را پس‌زننده‌ی پروژه‌های امپریالیستی بدانیم بدون در نظر گرفتن انکشاف طرازی تعیین بخش از واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی که سرنگونی طلبی را پس براند و یا این که به اشتباه دو سطح توازن قوای طبقاتی و پس‌زندگی سرنگونی طلبی را هم طراز و بدیهی انگاریم، مؤید خوش‌بینی‌ای است که به خیال کوتاه کردن دست امپریالیسم، سرنگونی کارگری را تقویت می‌بخشد. در واقع اگر در این مسیر به مدد "کار حوزه‌ای" نتوانیم به آن طراز تعیین بخش دست یابیم که سرنگونی طلبی پس زده شود، با فرض این که ورکریست‌ها به تماشاگر کاملاً منفعل سیر رویدادها بدل نشوند و در قوانین و حرکت آن‌ها هم نقش داشته باشند و چنین افزایش قوایی اصلاً بتواند به شکل ایده‌آلیستی-مکانیکی مدنظر ورکریست‌ها و به نحوی تکامل‌گرایانه پیش برود و بر آن باشیم که ورکریست‌ها نیرویی باشند که نه به دل‌خواه و نه در عالم ذهن-بل به‌طور واقع بتوانند حرکت پدیده‌ها را به اختیار خویش درآورند نه تنها سرنگونی طلبی فروکش نخواهد کرد، بل با غیاب سیاست کمونیستی در این قوای افزایش یافته، ازدحام صف سرنگونی-طلبی امپریالیستی این بار با وجود کارگران رونق خواهد یافت. با این اوصاف، چنین تحلیلی ورکریسم را عملاً ناگزیر از کرنش در برابر سرنگونی طلبی خواهد نمود.

آلودگی ورکریسم در تبیین مفهوم بی‌پیراگی

نقض کلیت و جداسازی بخش‌های متفاوت مبارزه‌ی طبقاتی همان چیزی است که دست ورکریسم را در برابر به‌کارگیری مفاهیم و اصطلاحات دارای دلالت مشخص، بدون بهره‌گیری از پشتوانه‌ی کلیت رو می‌کند. پیش‌تر از این کمونیست‌ها اطلاق بی‌پیراگی به خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ را با تغییر یک جزء در کلیت نمادین، برآمده از حاکمیت ستم‌کار و ظالم سرمایه بر طبقات پایینی جامعه و در پرتو لرزش و جرح و تعدیل کلیت بر بستر "افول هژمونیک" توضیح داده‌اند^{۵۱} و این "بی‌پیراگی" را به سبب مؤلفه‌ی نوینی که در پیکره‌ی کلیت بروز یافته و با لحاظداشت خصلت عام سرمایه‌داری و خصلت خاص ناظر بر خودویژگی برآمده از شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم هژمون و دوران انتقالی‌ای که به سبب "افول هژمونیک" آن امپریالیسم حادث شده به آن خیزش‌ها نسبت داده‌اند.^{۵۲} کمونیست‌ها طرازی از انکشاف واقعیت را در خیزش‌هایی که بی‌پیرایه نامیدند، می‌جویند و دخالت در لحن و بیان بی‌پیراگی حادث شده را از وظایف مسلم خود می‌دانند تا در ستیز با سیاست سرنگونی طلبی که می‌تواند این خیزش‌ها را به بیان خود در آورد، مبارزه‌ی طبقاتی را روان‌تر به جریان اندازند. در شرایطی که خیزش دی ۹۶ به وقوع پیوست و پس از آن، رانه‌ی سرنگونی طلبی

^{۵۱} بنگرید به "کلیت و تروما-مؤلفه‌ی نوین (علیه وسوسه‌ی سرنگونی)"، پویان صادقی، دی ۱۳۹۶، منتشره در فضای مجازی.

^{۵۲} بنگرید به "خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش"، همان.

پروامپریالیستی به وضوح کار می کرد و سرنگونی طلبی بر خیابان چیره بود اما با این وجود کمونیست ها از "بی پیراگی" این خیزش سخن راندند. امتداد بی معنایی ای که در دی ۹۶ در پرتو فعلیت سرنگونی طلبی پیش می رفت، می توانست به "انهدام بی معنای اجتماعی" منجر شود و سد کردن این امتداد، مبارزه با سیاست برخاسته از امپریالیسم در حال افول و مبارزه با سرنگونی طلبی را نوید می بخشید. "افول هژمونیک" انسداد در پیش برد پروژه ی واحد را برای امپریالیسم رقم زده بود و این انسداد، انهدام بی معنای اجتماعی را به جریان انداخته بود. این انهدام هم چنان که فعل سرنگونی طلبی برآمده از دل شکاف ایران و امپریالیسم پابرجاست و هم چنان که "افول هژمونیک" آستانه های جدیدی را از انکشاف خود نمایان می سازد، حی و حاضر است. در زمان وقوع خیزش های بی پیرایه نیز فعل سرنگونی طلبی و انهدام بی معنای اجتماعی برآمده از انسداد پیش برد پروژه ی واحد، منوط به آستانه های آن زمانی "افول هژمونیک"، کار می کرد. بی-پیراگی این خیزش ها اما از آن جهت به میان آمد که دی ۹۶ و آبان ۹۸ نتوانستند زبانی منسجم به خود بگیرند، اما این امکان را در امتداد یافتن شان می توانستیم "متصور" باشیم.

بی پیرایه نامیدن خیزش های دی ۹۶ و آبان ۹۸ نزد کمونیست ها نام نهادنی کنش مند است؛ از آن رو که در پرتو درک کلیت انضمامی این خیزش ها برنامه و پروژه ی مسلط سیاسی نداشتند، پس راندن سرنگونی طلبی و گشایش در مبارزه ی طبقاتی شرط لازم پیش برد کلی مبارزه ی طبقاتی است و کلیت این پس راندن و گشایش به منزله ی خود مبارزه ی طبقاتی می بایست ارزیابی شود. دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸، خود مبارزه ی طبقاتی نبودند، لیکن مبارزه ی طبقاتی را پس از خود نوید می دادند و وظایف اساسی ای را فراراه کمونیست ها قرار داده و می دهند.

اما بی پیراگی ای که ورکریست ها از آن دم می زنند، اطلاع رسانی ای است که از دریچه ی همان نقض کلیت و جداسازی بخش های متفاوت مبارزه ی طبقاتی رقم خورده است. این امر از جانب ورکریست ها آن جایی فاش می شود که می گویند: «ما معتقدیم دی و آبان خیزش بی پیرایه اند (به علت آن که افق و برنامه ی بورژوازی یا امپریالیستی متصور نبودیم: بی پیرایه)»^{۵۳} دقیقاً همین ناتوانی از تصور دلالت امپریالیستی یافتن چنین جنبش هایی در روند حرکت شان است که راسخ را به یک ورکریست بدل می سازد؛ او در چنین خیزش های معیشتی چیزی ذاتاً هضم ناپذیر توسط سیاست بورژوا-امپریالیستی متصور است. با خوانشی که ورکریست ها از بی پیراگی دارند، مشکل بتوان خیزش و شورش و آکسیونی را یافت که این صفت بی پیرایه برازنده اش نباشد. به این تعبیر می بایست شورش آب، تجمعات مختلف کسبه و تجار، تجمعات صنفی گوناگون و... همه و همه خیزش بی پیرایه نام گیرند چون به وضوح و بدون واسطه نمی توان گرایش امپریالیستی برای آن ها یافت؛ در نتیجه برای ورکریست ها تفاوتی هم بین آن ها و خیزش های دی ۹۶ و آبان ۹۸ و مؤلفه ی جدیدی که به واسطه ی آن ها در کلیت بروز یافت و تبعات دیالکتیکی که بر استنتاجات نظری و سیاسی و تشکیلاتی برجای گذاشت، نباید وجود داشته باشد. این که می گوئیم دم زدن از بی پیراگی نزد اینان در حد اطلاع-رسانی ای است که تبیین دقیقی نیز پشتش وجود ندارد، از این جا آشکار می شود: اصلاً بنا را بر این بگذاریم که دی ۹۶ و آبان ۹۸ افق و برنامه ی امپریالیستی داشتند؛ با این وجود قرار بود چه تغییری در پراتیک ورکریست ها حادث شود؟ در آن صورت نیز طبق منظومه ی تحلیلی ورکریسم، عاملیت پرولتاریا در این خیزش ها نفی می شد چرا که به دلیل وجود افق و برنامه ی امپریالیستی «نه در اختیار ما بود و نه در آن عاملیتی داشتیم» و مجدداً باید «افزایش توازن قوای طبقاتی» و «تغییر آرایش مبارزه ی طبقاتی» در دستور کار قرار می گرفت. این دستور کار، همان است که ورکریست ها

^{۵۳} تحکیم سنگرها (به بهانه ی یک نقد)، همان، صفحه ی ۱۹، تأکید از ما است.

با وجود متصور نبودن افق و برنامه‌ی امپریالیستی نیز از آن دم می‌زنند. ورکریسم با بسندگی به پروامپریالیستی نبودن ماهیت خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ غرق در اپورتونیسمی می‌گردد که موجب می‌شود تا چشم خود را بر طراز انکشاف واقعیت ببندد و در هر وهله‌ای همان‌طور که از لوکاچ خواندیم «خود را نیرویی می‌داند که قادر است به دل خواه و در عالم ذهن- حرکت پدیده‌ها را که برای او ذاتاً بی‌معناست به اختیار خویش درآورد.»؛ به همان شکل که خاکبین از تغییر در توازن قوای طبقاتی یا تهاجمی‌شدن یا نشدن جنبش کارگری در سندیکا سخن می‌گوید.

دیدیم که چه افق و برنامه‌ی امپریالیستی برای خیزش‌هایی از جنس دی ۹۶ و آبان ۹۸ متصور باشیم چه نباشیم، حرف ورکریست‌ها با توجه به گام‌های تحلیلی‌ای که می‌چینند، یکی است. با این وجود باید پرسید بی‌پیرایگی‌ای که مدنظر آن‌ها است چه تأثیری در پراتیک‌شان دارد؟ به نظر می‌رسد که تأثیر مشخصی برای آن نمی‌توان یافت یا لاًقل با وجود آن نقض کلیت و جداسازی بخش‌های مختلف مبارزه‌ی طبقاتی از جانب آن‌ها، ما قادر به یافتن آن نبودیم. بی‌پیرایگی‌ای که ورکریست‌ها از آن دم می‌زنند به راستی عبارتی خبری است که مفهوم آن دریافت نشده است. البته آن‌ها مختارند که از هر لفظی برای توضیح هر پدیده‌ای استفاده کنند همان‌طور که مختارند خود را کمونیست بنامند، اما واضعان کمونیست چنین الفاظی مانند "بی‌پیرایگی" از سر ظرافت ادبی و شاعرانگی توصیف بدان نپرداخته‌اند. وصف دی ۹۶ و آبان ۹۸ به مدد بی‌پیرایگی آن‌ها به پشتوانه‌ی تحلیل کلیت‌مند و انضمامی‌ای صورت گرفت که قرار است این لفظ آن را نمایندگی کند و به "چه باید کرد" حاصل از آن نیز اشاره نماید. فقدان این کلیت‌مندی، آن چیزیست که ورکریست‌ها را در به‌کارگیری هر لفظ چه بدیع و چه سابقه‌مندی انگشت‌نما می‌سازد.

ورکریسم و کثرت‌بخشی به دشمنان پرولتاریا

زبونی ورکریسم در برابر فعل سرنگونی سویه‌های مهلک دیگری نیز می‌تواند از خود نشان دهد. دل‌بستن به مبارزه‌ی اقتصادی کارگران حول سندیکا تحت عنوان "مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر" متضمن آن مشی‌ای است که در برابر معنادهی‌های امپریالیستی به اعتراضات فرودستان از قبیل ناراضی‌های صنف‌های مختلف کامیون‌داران، کشاورزان، دام‌داران، شورش‌های آب و... سکوت کرده و هرچند پیش‌تر خود را متنافر با سیاست و بیگانه با عاملیت در امپریالیسم نشان می‌داد، حال عملش فقدان سیاست کمونیستی را امتداد می‌بخشد که تقویت‌کننده‌ی اردوی سرنگونی‌طلبی امپریالیستی است. ورکریسم خود را از اتکا به سیاست کمونیستی محروم می‌نماید و به‌همین سبب نه می‌تواند شناخت کاملی از آن معنادهی‌های امپریالیستی به اعتراضات اقشار داشته باشد و نه نسبت به سویه‌های امپریالیستی که به انحاء مختلف می‌توانند در آن‌ها کارگزاری شوند، هشیار است. در مواجهه با این اعتراضات تنها ابزار ورکریسم ترسیم خط تمیزی مبتنی بر اقتصاد است تا به‌زعم خودش از در هم‌آمیزی پرولتاریا و خرده‌بورژوازی جلوگیری نماید. انحرافات که به‌سبب معنادهی‌های امپریالیستی در این اعتراضات اثر شوم خود را به‌جا می‌گذارد نه با غریبال اقتصادی- شان نسبت به مبارزات پرولتاریا، که با چکش سیاست کمونیستی باید هدف قرار گیرند. خود خرده‌بورژوازی نه صرفاً مبتنی بر اقتصاد اقشار آن، که می‌بایست به‌لحاظ سیاسی توضیح داده شود. ماهیت خرده‌بورژوازی صرفاً برآمده از جایگاه افراد در مناسبات تولید نیست. این که خرده‌بورژوازی به شکل شبه‌طبقه‌ای متصور شود که از دست‌رنج پرولتاریا ولی به کام بورژوازی می‌زید، تصور درخور و بسنده‌ای برای توضیح سیاست پرولتاریا در قبال آن نیست. ماهیت سیاسی

خرده‌بورژوازی بدین شکل باید فاش شود که اقشار گوناگون آن به‌نحوی تحت فرمان سیاست بورژوازی قرار گرفته‌اند که نسبت‌شان با سیاست کمونیستی همان قصه‌ی میخ آهنی و سنگ است؛ و از این دست است خرده‌بورژوا در وادی سیاسی امر: ورکرسم، اکونومیسم، سندیکالیسم و ... که دقیقاً به علت روگردانی از توارد سیاست کمونیستی به مبارزات طبقه‌ی کارگر و تن‌دادن به سیاست بورژوازی درون جنبش کارگری، به‌لحاظ سیاسی چنین ماهیتی پیدا می‌کنند:

آن‌چه از نام "سندیکای کارگران شرکت واحد" و عملکرد آن بر می‌آید، ما نه با تشکلی از کارگران هم‌شغل مانند رانندگان، تعمیرکاران و ... بل که با متشکل‌شدن کارگران شاغل در شرکت واحد روبرو هستیم و این خود نشان از سطح کیفی متفاوتی از مبارزه‌ی طبقاتی‌ای دارد که در اتحادیه‌های صنفی کارگران موجود است. تمایزگذاری بین نگاه طبقاتی و نگاه صنفی با عمل پیش‌روان کارگری انجام می‌پذیرد عملی که هم‌زمان نقد نوع نگاه بازمانده از گذشته‌ای زوال‌یابنده همراه با نقد بازمانده‌ی تغییر شکل‌یافته آن در دوران جدید یعنی خرده‌بورژوازی است. برای مثال جلوگیری از غلبه‌یافتن این نگاه در صفوف کارگران شرکت واحد، با تمایزگذاری میان مبارزه و جایگاه رانندگان کامیون‌دار با جایگاه و مبارزه‌ی کارگران شرکت واحد ممکن می‌شود. شغل افراد (در این مورد رانندگی) و شکل مزدگیری (در این مورد رانندگان صاحب کامیون که برای جابه‌جایی از مصرف‌کننده‌ی خدمات مزد دریافت می‌کنند) نمی‌توانند از منظر طبقاتی دلیلی بر همراه شدن با اعتراضات آن‌ها باشد. باز هم اشاره به تصویری از هدف نهایی ضرورت پیدا کرد زیرا در آن سطح بالاسی مبارزه طبقاتی که طبقه کارگر متشکل و سازمان‌یافته گام‌های نهایی نابودی سرمایه‌داری و گام‌های ابتدایی تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا را بر می‌دارد، رهبری کردن مبارزات اقشار خرده‌بورژوا ضرورتی انکارناپذیر است. در سطح فعلی مبارزه‌ی طبقاتی هم‌راستایی با این اعتراضات تنها نفوذ خرده بورژوازی متشکل را درون صفوف کارگران تسهیل می‌کند و به همین دلیل تمایزگذاری میان مبارزه طبقه کارگر با اعتراضات توده‌های "اقشار فرودست" بر اساس نارضایتی اقتصادی دارای اهمیت می‌شود.^{۵۴}

اگر طبقه‌ی کارگر در سطح فعلی مبارزه‌ی طبقاتی‌اش وظیفه‌ای در قبال اعتراضات توده‌ای اقشار فرودست ندارد، چطور در آن سطح به قول کریم‌پور-بالسا به یک‌باره به رهبری چنین اعتراضاتی نایل می‌آید؟ اگر ورکرست‌ها در سطح فعلی مبارزه‌ی طبقاتی از «نفوذ خرده بورژوازی متشکل» به صفوف کارگران هراسانند، این هراس قرار است در سیری تکاملی، با متشکل‌شدن و سازمان‌دهی کارگران در سندیکا نهایتاً در نقطه‌ی گنگ تاریخ تکامل مبارزه‌ی اقتصادی به سیاسی، رنگ ببازد؟ تشکلیابی کارگران حول اقتصادشان واجد چه سرنوشتی است که از «نفوذ خرده‌بورژوازی متشکل» جلوگیری کند؟ پاسخ ورکرست‌ها به پرسش‌هایی از این دست، با توجه به آن‌چه تاکنون از تحلیل‌شان خواندیم، بدین شکل خواهد بود که در آن سطح به قول خودشان بالسا، قوای طبقاتی شدیداً به نفع طبقه‌ی کارگر است و خرده-بورژوازی در آن سطح دیگر عددی نیست که بتواند به صفوف پرولتاریا رخنه کند و لاجرم رهبری را به طبقه‌ی کارگر می‌بازد. صحبت از تغییر توازن قوای مبارزه‌ی طبقاتی و تهاجمی‌شدن جنبش کارگری در سندیکا برای ورکرست‌ها همان نگره‌هایی هستند که قرار است پیروزی پرولتاریا بر "خرده بورژوازی متشکل" را رقم بزنند. این دیدگاه مؤید یک تکامل‌گرایی ایده‌آلیستی محض است. تا آن سطح به اصطلاح بالسا نه تنها کارگران دورمانده از سیاست کمونیستی می‌توانند به دشمنان انقلاب پرولتری بدل شوند، بل که حتی اگر تاریخ بنا به خوانش ایده‌آلیستی ایشان پیش رود و

^{۵۴} در نقد آکسیون‌یسم کارگری (مورد تجمع یازده اردیبهشت ۹۸)، همان، صفحه‌ی ۸.

«تغذیه کردن از چشمه‌ی جوشان تضاد کار و سرمایه»، کارگران متشکل در سندیکا را از «فریب تحرکات بورژوازی»^{۵۵} در امان نگاه دارد، چنان انحراف متشکل سیاسی‌ای در بیرون از آن مجال پرورش خواهد یافت که قدرتش چندین برابر خصم کلاسیک پرولتاریا یعنی بورژوازی و دموکراسی‌هایش است و گام‌های ابتدایی تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا را فرسنگ‌ها کش خواهد آورد. اتفاقاً پرولتاریا در همین سطح فعلی مبارزه‌ی طبقاتی اگر زبَدگی سیاسی کافی نسبت به معنادگی‌های ارتجاعی بورژوازی و امپریالیستی در قبال اعتراضات فرودستان نداشته باشد و انحرافات امپریالیستی آرمیده بر این اعتراضات را به شکلی سیاسی از همین لحظه هدف قرار ندهد، با سطح خروشان از ارتجاع مواجه خواهد شد که سرنگونی‌طلبی امپریالیستی را پرفروغ و مبارزه‌ی طبقاتی را کورسو می‌سازد. در این حالت تنها راهی که برای سندیکالیست‌ها باقی می‌ماند این است که در زیر آوارهای انهدام بی‌معنای اجتماعی ناله‌های "نفوذ شبروانه‌ی لیبرالیسم" شان به گوش برسد. اما منافات پیش‌روی تاریخ با چنین خوانش ایده‌آلیستی‌ای، تصدیق می‌کند سندیکای بی‌سیاست یا بهتر بگوییم سندیکای ماهیتاً هم‌گام با لیبرالیسم درونی آن، خرده‌بورژوازی است و در فضای کنونی تشکلی دیگر برای سرنگونی خواهد بود.

کمونیست‌ها منکر تمایز اعتراضات فرودستان با مبارزه‌ی طبقاتی نیستند؛ سیاست کمونیستی با پی‌گیری یک روند سیاسی، هراس برآمده از فقدان سیاست پرولتری نزد ورکرست‌ها مبتنی بر "نفوذ خرده‌بورژوازی" در صفوف طبقه‌ی کارگر را با کارآزمودگی سیاسی‌ای برای پرولتاریا جانشین می‌سازد تا با شناخت ظرفیت امپریالیستی آن دسته اعتراضات و سرنگونی‌طلبی هم‌بسته‌اش، مبارزه‌ی طبقاتی را پی‌گرفته و زان‌پس با ضرب‌آهنگ کوبنده‌تر و توفنده‌تری آن را به پیش برد. تنها با اتخاذ و پیش‌برد سیاست کمونیستی وارد آمده به مبارزات پرولتاریاست که وی می‌تواند در صف تمام اقشار عجین شده با سیاست بورژوازی شکاف انداخته و رهبری مبارزات اقشار "خرده بورژوا" را به‌دست گیرد و به‌مدد همین سیاست انحراف‌های خرده‌بورژوازی نظیر ورکرسم را نیز کنار بزند. سیاستی که از وظایف عمده‌اش در زمانه‌ی کنونی بازشناسی همه‌جانبه‌ی سرنگونی‌طلبی امپریالیستی و تمام امکان‌هایی است که چنین سرنگونی‌ای می‌تواند آن‌ها را به‌نفع خویش بالفعل سازد.^{۵۶} در طرف دیگر اما ورکرسم به‌جای اتخاذ و پیش‌برد سیاست کمونیستی و تلاش برای شکاف-اندازی کمونیستی در تمام حوزه‌های ذیل سیاست بورژوازی، جز به پافشاری صلب اقتصادی در مبارزات کارگران در کارخانه واقعی نمی‌نهد؛ مسئله‌ای که آن‌ها را بر این سیاق و اوضاع می‌دارد که شکاف‌اندازی کمونیستی در هر کجا غیر از کارخانه را منکر شوند. مثلاً خود کریم‌پور در جای دیگری چنین می‌نویسد:

به جز فعالین سندیکای شرکت واحد، عناصر شرکت‌کننده‌ی دیگر [تجمع روز جهانی کارگر سال ۹۸]، تشکل-های کارگری مرتبط با محیط کار نبودند. دانشجویان چپ به‌عنوان شرکت‌کنندگان این تجمع پس از دی‌ماه ۹۶، جنبش دانشجویی را هم‌ارز جنبش طبقه‌ی کارگر ارزیابی می‌کردند و اتحاد جنبش‌های اجتماعی را راه‌کار مبارزه با کلیت چارچوب سیاسی موجود و رفع هرگونه ستم می‌دانند. از این منظر دانشجویان به‌عنوان کارگران بالقوه‌ی آینده خود را در کنار طبقه‌ی کارگر می‌بینند. با قبول خوش‌بینانه‌ی این دیدگاه که بخشی از دانشجویان به لحاظ جایگاه طبقاتی در آینده در زمره طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرند اما به هر حال به صورت بالفعل، جمعی درگیر با تضاد کار و سرمایه در محیط تولید ارزش اضافی نیستند. ... هرچند در سالیان گذشته

^{۵۵} درباره‌ی سندیکای کارگران شرکت اتوبوس‌رانی واحد تهران و حومه، همان، صفحه‌ی ۱۹.

^{۵۶} بنگرید به "ضد احاله‌ی ۲ (منطق استثناءسازی و سمپتوم قومیت)"، پویان صادقی، آذر ۱۴۰۰، منتشره در فضای مجازی.

مواضع و بیانه‌های سندیکا هم‌چنان بر مسیر صحیحی قرار داشته است، اما همین که در تجمع ۱۱ اردیبهشت به جای کمیت قابل توجهی از اعضای خود و بدنه‌ی کارگران شرکت واحد، در کنار دانشجویان و فعالین کارگری قرار می‌گیرد، نشان از عدم حرکت تکاملی آن دارد.^{۵۷}

کریم‌پور همراه شدن دانشجویان در تجمع روز جهانی کارگر ۹۸ را مذموم جلوه می‌دهد و این امر را در عین ایمان به مسیر صحیح سندیکا، نشان از عدم حرکت تکاملی آن می‌داند ولی پیش از آن صحبتی از بی‌اصولی سیاسی برگزاری تجمع مقابل مجلس شورای اسلامی به میان نمی‌آورد. بی‌شمار مثال‌هایی سیاسی است که می‌توان شاهد آورد؛ شعارهای نامأنوس با مبارزه‌ی طبقاتی نظیر: «درد ما درد شماست، مردم به ما ملحق شوید» و «گرانی-تورم، بلای جان مردم» را، بیانیه‌ی مشترک با نام سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، گروه اتحاد بازنشستگان و کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری در همان زمان، که یکی از بندهای مطالبات‌اش الغای تبعیض جنسیتی، مذهبی، ملی و قومی در محیط کار و در سطح جامعه و ... بود را، یا حتی "کارگزار رسانه‌های امپریالیستی شدن" این تجمع، با بازتاب گسترده‌ی خبری تجمع در رسانه‌های پروامپریالیستی، را به‌خاطر آوریم؛ مواردی که ردپای سندیکای شرکت واحد در همه‌ی آن‌ها و دردست‌داشتن ابتکار عمل اکثر آن‌ها از جانب سندیکا انکارناپذیر است. اما به‌زعم کریم‌پور صرفاً همراهی دانشجویان با این تجمع -که از بیان او هم‌چنین القاء می‌شود که گویی خود را به تجمع حقنه کرده‌اند- نشان از عدم حرکت تکاملی سندیکا دارد. از این بحث و نیز بحث این‌که دانشجویان چپ بعد از دی ۹۶ چه فکر می‌کردند، درگذریم و برویم سر اصل مطلب خودمان در این‌جا. تحلیل کریم‌پور با کتمان موارد ذکرشده در بالا همه‌ی کاسه‌کوزه‌ها را سر حضور دانشجویان می‌شکند چون «به هر حال به‌صورت بالفعل، جمعی درگیر با تضاد کار و سرمایه در محیط تولید ارزش اضافی نیستند.» این جاست که آن پافشاری صلب اقتصادی ورکریستی خود را به‌نمایش می‌گذارد. شکاف‌اندازی کمونیستی در دانشگاه‌ها و میان دانشجویان و هدایت فرزندان طبقه‌ی کارگر به جرگه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی از وظایف پرولتاریای مسلح به سیاست کمونیستی است؛ اما کریم‌پور در عوض، برای تطهیر سندیکا از خطاهای بورژوایی متعدد آن، سپر بلایی می‌یابد: درگیرنبودن دانشجویان با تضاد کار-سرمایه. باید به ورکریست‌ها گفت پرولتاریایی که توارد سیاست کمونیستی به مبارزه‌اش را استقبال نماید به دنبال همه‌چیز جلوه‌دادن سندیکای گرفتار در جامعه‌ی مدنی نمی‌رود؛ همان سندیکایی که همراه دانشجویان چپ به‌دنبال تغییر کلیت چارچوب سیاسی موجود (سرنگونی طلبی) و رفع هرگونه ستم، شعار اتحاد اتحاد سر می‌دهد. پرولتاریای مجهز به سیاست کمونیستی به‌جای نگاه تکاملی اول مبارزه‌ی اتحادیه‌ای و بعداً سیاسی، با معطوف کردن دانشجویان فرزند طبقه‌ی کارگر به مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، خواست‌های پروامپریالیستی جنبش دانشجویی را نیز به‌نفع پس راندن سرنگونی طلبی و ترفیع مبارزه‌ی طبقاتی درهم می‌شکند. جنبش دانشجویی نیز در سیاسی‌شدنش و قرارگرفتنش در امتداد مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا به‌سان جنبش کارگری نیازمند گام‌های مشابه برای توارد سیاست کمونیستی است.

^{۵۷} در نقد آکسیون‌یسم کارگری (مورد تجمع یازده اردیبهشت ۹۸)، همان، صص ۵ و ۶.

کار حوزه‌ای یا حوزه‌های کار؟

شاید عمده‌ترین مبنایی که تا چندی پیش سره‌ی کمونیست‌ها و ناسره‌ی ورکریست‌ها را درهم‌تنیده بود، صحبت مشترک از "کار حوزه‌ای" بوده باشد. آیا در این میان واقعاً اشتراکی نسبت به وقوف بر کار حوزه‌ای میان این دو دسته وجود داشته یا به‌کارگیری متواتر این لفظ نزد آن‌ها از بازشناسی دقیق منظورشان در قبال "کار حوزه‌ای" جلوگیری نموده است؟ آیا صرفاً همراهی کلامی‌ای به‌وجود آمده که تا به حال مانع از تدقیق مفهوم "کار حوزه‌ای" و کشف اختلاف مفهومی آن نزد کمونیست‌ها و ورکریست‌ها شده است؟

پرتکرارترین و محوری‌ترین ارجاع ورکریستی نسبت به "حوزه" را شاید بتوان نزد خسرو خاکبین یافت که برداشت او در مورد حوزه، چندین‌وچندبار از جانب دیگر ورکریست‌ها نیز به‌کار گرفته شده است:

اما تاکتیک ایجاد سندیکا‌های کارگری همان تاکتیکی است که منطقاً از تحلیلی بیرون می‌آید که هر سه عنصر اصلی برساننده‌ی شرایط مبارزه‌ی کارگران را مد نظر قرار می‌دهد و مبتنی است بر استراتژی‌ای که در برابر دعوت به خیابان یا دعوت به خانه بر فعالیت درون حوزه‌ها پا می‌فشارد. با فعالیت درون حوزه‌هاست که آحاد منفرد طبقه‌ی کارگر می‌توانند با تکثیر آگاهی طبقاتی به طبقه‌ی کارگر بدل شوند، چرا که دولت درون حوزه‌ها به‌وضوح دولت سرمایه‌داران است. آن‌چه درون حوزه‌ها محل نزاع است سرمایه‌داری است و به این سبب امکان مداخله‌ی ایدئولوژیک امپریالیسم بسیار کم‌تر است. درون حوزه‌ها خطوط مبارزه برای کارگران از هر جای دیگری روشن‌تر است.^{۵۸}

نزد ورکریسم استراتژی کار حوزه‌ای و تاکتیک سندیکا است.^{۵۹} مسئله‌ای که پیش از هر چیز به‌چشم می‌آید، این است که کار حوزه‌ای در تبیین ورکریستی نمی‌تواند از حیطه‌ی تولید فراروی کند. یعنی حوزه‌ای به جز کارخانه وجود ندارد.^{۶۰} و در آن‌جا نیز سندیکا است که می‌تواند مبارزه‌ی نیروهای تولیدی را پیش ببرد و هنگامی که تمام حوزه‌های ذیل استثمار، به سندیکا و متشکل‌شدن حول آن دست یافتند، توازن قوای طبقاتی‌ای رخ می‌دهد که می‌توان از آن به سراسری‌گرایی رسید.^{۶۱} مشخص نیست با تاکتیکی که ورکریسم ذیل سندیکا اتخاذ می‌کند، تغییر این تاکتیک در افق انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی و فراروی از آن به چه شکل خواهد بود؟ با تعبیری که ورکریسم از کار حوزه‌ای به شکل

^{۵۸} مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، همان، صفحه‌ی ۱۷.

^{۵۹} روزه راسخ در "تحکیم سنگرها (به بهانه‌ی یک نقد)"، صفحه‌ی ۱۳ این موضوع را با ارجاع به شرح خسرو خاکبین از کار حوزه‌ای طرح می‌کند.

^{۶۰} این‌که به دفعات در متون ورکریست‌ها به جای "کمونیست‌ها" و "پیش‌آهنگان طبقه‌ی کارگر" از «کارگران کمونیست» و «پیش‌روان کارگری» صحبت شده است مؤید همین مسئله است و این‌که اینان سیاست را هم برآمده از خود محیط تولید می‌بینند و نه وارد آمده از بیرون به مبارزات اقتصادی پرولتاریا.

^{۶۱} منظر نقد ورکریسم به شوراخواهی از همین‌جا آشکار می‌شود. پرسش رضا کریم‌پور در "براندازی یا گام‌های انقلاب" برای نقد سراسری‌گرایی که شوراخواهان از آن دم می‌زنند صرفاً این است که «بدون شکل‌گیری سازمان‌یابی کارگران در حوزه‌ی کارشان چه‌چیزی تشکیل‌دهنده‌ی این اتحادیه‌ی سراسری است؟» قدرت به دست شوراها از جانب ورکریست‌ها نقد می‌شود چون که چنین سازمان‌یابی حادث نشده و عملاً به‌زعم وی شوراخواهی، خواستی زودرس است. نقد شوراخواهی نباید صرفاً از زودرس‌بودن آن برخیزد. این‌که در برابر سراسری‌گرایی شوراخواهان با دید تکامل‌گرایانه‌ای رشد سندیکا و تکوین این سراسری‌گرایی از پایین به بالای مبارزه‌ی اقتصادی را قرار دهیم، حاوی نگاه مکانیکی است که دیالکتیک نهادهای در دسترس پرولتاریا در طی مبارزه‌ی طبقاتی‌اش را کنار نهاده و درگیر دیدگاه‌های فراتاریخی یا ابزارگرایانه نسبت به این نهادها می‌گردد. مسئله‌ی دیگر این است که خود این طبقه‌شدن را نیز ورکریست‌ها در همان تشکلیابی در سندیکا و "اتحاد گسترش‌یافته" جست‌وجو می‌کنند. پیش‌تر گفتیم که طبقه‌شدن طبقه در پرتو توارد سیاست کمونیستی به دست حزب در جریان فرآیند مبارزه‌ی طبقاتی رخ می‌دهد. برای تدقیق کمونیستی شوراگرایی و منویات شوراگرایان بنگرید به "چپ علیه کمونیسم"، همان.

حوزه‌های کار دارد و آن را منوط به حیطة تولید تعریف می‌کند و هم‌واره از افزایش قوای طبقه‌ی کارگر و ایجاد صف مستقل طبقه‌ی کارگر توسط متشکل‌شدن کارگران حول سندیکا سخن می‌راند، چنین برداشت می‌شود که پنداری برای ورکرسم تاکتیک سندیکا و استراتژی سندیکاهاست.

کار حوزه‌ای مترادفی برای کاربست تحزب لنینی در پرتو تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. آن‌چه در حوزه‌های کار محل نزاع است بر خلاف رأی خاکبین، نه دولت سرمایه‌داری، که روابط بلاواسطه‌ی استثمارست و برای ارتقاء به سطح تنازع با دولت سرمایه‌داری و امپریالیسم هژمون لازم است که توارد سیاست کمونیستی در مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا لحاظ گردد. چنین تواردی در افق خود، دولت دیکتاتوری پرولتاریا را در برابر دولت دیکتاتوری بورژوازی قرار خواهد داد. برای رهایی از کارکرد درون‌زای "امپریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی"، پرولتاریا می‌بایست حربه‌های این امپریالیسم و آن‌طور که گفتیم به‌طور مشخص در شرایط فعلی مبارزه‌ی طبقاتی، شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم و فعل سرنگونی برآمده از آن را در تمام عرصه‌ها بازشناساند و الا «تغذیه کردن از چشمه‌ی جوشان تضاد کار و سرمایه»، نه دژ سیاسی مستحکمی است که بتواند سپری بر ضربه‌های بی‌امان امپریالیستی برای پرولتاریا باشد و نه بستری است که با پذیرش آن، جا برای حیطة مبارزه‌ی سیاسی آتی گشوده شود؛ هر مبارزه‌ی اقتصادی در زمین جامعه‌ی مدنی سیاسی می‌شود و بر کمونیست‌ها است که آن را در هر سطحی از بروز، بیانی کمونیستی اعطا کنند، نه صبری تقدیرباورانه برای تکامل سطح مبارزه‌ی اتحادیه‌ای به‌مثابه بستری برای پیش‌روی آتی احتمالاً سیاسی. کار حوزه‌ای استراتژی میانجی‌مندسازی است که مقابله با فعل سرنگونی‌طلبی و اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی هم‌بسته با آن را با پیش‌گذاشتن سیاست کمونیستی در هر وهله برای پرولتاریا عیان می‌سازد. حوزه در این مفهوم انضمامی، اسم مکان نیست که در و دیوار و سقف و سردر برایمان تداعی کند. حوزه دیالکتیکی است بین راندن سرنگونی‌طلبی و بالاندن مبارزه‌ی طبقاتی و استقرار بر حوزه نه ماندن بر چارچوبه‌ی در و پنجره‌ی یک مکان تولیدی مشخص به هنگام زلزله‌های مهیب بورژوایی، بل پراتیکی است که در آن مبتنی بر همان دیالکتیک، یک کمونیست در هر وهله از مبارزه‌اش انکشاف طراز واقعیت در پس‌راندن سرنگونی‌طلبی را درنظر می‌گیرد و تا غلبه‌ی آن طراز تعیین‌بخش و مبارزه‌اش بر سوپژکتیویته‌ی ناشی از رانه‌ی سرنگونی، خود را بر آن پراتیک نگاه می‌دارد.

مؤخره: ورکرسم به مثابه‌ی خرده‌کاری

عُرف است که گویند هر گزاره‌ای صحیح است مگر این‌که خلافش ثابت شود. در ساختار سرمایه هیچ‌چیز بَری از سیاست نیست. این گزاره‌ای است که خلافش هم ثابت نمی‌شود. اگر بخواهیم در مشابَهت با این گزاره، گزاره‌ای به تحریر در آوریم که بتوانیم خلاقی برایش متصور باشیم این است که سیاستی به جز سیاست بورژوایی وجود ندارد؛ مگر این‌که خلافش به کار افتد و آن خلاف، سیاست پرولتری است که یارای ایستادن در برابر سیاست بورژوایی را داراست. هرچیز به جز این خلاف در چندضلعی محصور یک جامعه‌ی بورژوایی باقی مانده و هر تأکیدی بر استقلال هر چیز محصورمانده در آن چندضلعی پیشاپیش بورژوایی است. دیگر هیچ محتوایی برای استقلال، قابل نشانه نیست و این یعنی هر استقلالی در رکاب بورژوازی گام می‌زند و اگر جنس دیگری از آن می‌بایست که در وجود آید، مستلزم زُدایش و رویش آن استقلال بورژوایی، که در سطح بداهت سوژه‌ها جریان دارد، است. سیاست پرولتری آن سیاستی است که

ناهی هرگونه استقلال از پیش و بدیهی می‌شود و اتفاقاً یک بستگی را رقم می‌زند تا پرولتاریا در روند مبارزه‌اش، استقلالی را در احاطه‌ی پرگار سیاست‌اش نقش زند؛ بستگی‌ای منوط بر انکشاف آگاهی انقلابی پرولتاریا.

آن‌کس که این وابستگی و استقلال را در معنای دیالکتیکی آن نفی می‌کند، مشکل سانتی‌مانتال‌اش با تصاویر فانتزیکی از وابستگی است که هم‌واره برایش به‌شکلی صلب، مذموم انگارده می‌شود. در نظر او دم‌زدن از چنین بیان دیالکتیکی از سیاست، طوق وابستگی دیگری بر گردن پرولتاریا نهاده که به دلیل عاملیت همین وابستگی، آن سیاست را در نهایت بورژوازی می‌خواند. برای او مبنای هرگونه وابستگی در گرو خصلتی بورژوازی‌ست. وی برای صیورت استقلالی که به‌عبث می‌جوید فرآیندی قائل نیست که در طی‌ی پر از آژنگ و ماز آن اتفاقاً می‌بایست استقلال‌های پیش‌تر موجود به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن منکوب گردند. چنین است که دم‌زنندگان از استقلالی بدون وجود سیاست پرولتری به جان‌های زیبایی استحاله می‌گردند تا هم‌واره آتش‌بیار معرکه‌های بورژوازی باشند. این چنین است که نافیان لزوم ورود از بیرون سیاستِ هر دم صراحت‌بخش به مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا، در قطار انحطاط بورژوازی هم‌واگن چپ‌های رنگارنگی می‌شوند که از شنیدن واژه‌ی دیکتاتوری تن‌شان کهیر می‌زند؛ چپ‌هایی که مارکسیسم را داعیه‌دار هرگونه رهایی از هر نوع ستم می‌بینند و همین امروز یا فرداها "دیکتاتوری" را هم به شکل همان "وابستگی" که صحبت آن رفت مذموم و کریه و غیرپرولتری می‌شمارند. اگر چپ‌هایی لزوم برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را در وهله‌ای از مبارزات طبقاتی منکر می‌شوند، نفی‌کنندگان توارد سیاست از بیرون پرولتری نیز تمهیدات عملی این انکار را آگاهانه یا ناآگاهانه، گام‌به‌گام می‌چینند.

اگر در روزگارانی امپراطوران قدرقدرت‌های استعماری از عدم غروب خورشید در قلمروشان دم می‌زدند، در این عصر خورشید سرمایه‌داری گلوبال به‌مدد سیاست امپریالیستی تا همین چندی پیش در تاریک‌خانه‌های اعماق اقیانوس و ورای سیاره نیز بی‌غروب به‌نظر می‌رسید. گذشت سالیانی از قرن جدید بود که به تسمیه‌ی آن چه به آن "افول هژمونیک امپریالیسم ایالات متحده آمریکا" می‌گوییم، آستانه‌هایی از کسوف این خورشید را نمایان کرد. آستانه‌هایی که هر دم پیش‌روی بیش‌تری نموده و از این آستانه تا شب فراگیر آن، وظیفه‌ی کمونیست‌هاست تا تکالیف این دوره را با دمیدن در نای مبارزه‌ی طبقاتی و با ریاضت و انضباط بلشویکی پراتیک کنند. هر ممانعت‌ورزیدنی در قبال چنین ریاضت و انضباطی که در عین حال مدعایی کمونیستی را لقلقه‌ی زبانش کرده باشد از جنس خرده‌غروندهایی در این زمانه است که خرده‌کاری را جایگزین بلشویسم نموده است.

اکنون می‌سم و کرستی از قماش همین خرده‌غروندها و خرده‌کاری‌هاست؛ با رجزخوانی‌های اقتصادی برای سرمایه‌داری پرولتاریا را بدون یراق و جوشن به پیکار سرمایه می‌فرستد و با تبعید پرولتاریا از سیاستی که می‌باید در کوران مبارزه‌ی طبقاتی در اختیار او قرار گیرد وی را مغموم و شکست‌خورده به دامان پر از ننگ خود بازمی‌خواند. کمونیسم خرده-کاری‌هایی از این جنس را نه با موعظه و پند که با صلابت و تحکم خواهد روفت؛ با صلابت سیاسی‌اش که در هر وهله از مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، علاوه بر نقش برآب کردن بلاهت‌ها و شیادی‌های انواع و اقسام رجزخوانان منحنط، پرولتاریا را چالاک‌تر از پیش در پیکار با بورژوازی و تمام انحرافاتش پشتیبانی می‌کند.

هر کجا که سیاست کمونیستی راه نیابد و استقلال کمونیستی از سیاست بورژوازی را همراه نیاورد، سیاست و استقلال بورژوازی حکم‌فرما خواهد بود. خوش‌بینی به‌مراتب سفیهانه‌تری‌ست که بپنداریم در دوران کسوف این سیاست رنگ باخته یا کم‌رنگ‌تر شده است. خورشید هم‌چنان می‌دمد؛ حال تنها به کسوفی درآمده که بخشی از آن به پشت ماه

خزیده است. بورژوازی هنوز جامعه را بورژوایی معنادهی می‌کند و پرولتاریا در قامت شهروند این معنا را تماماً درونی می‌سازد. این عمل بلشویکی‌ست که اتخاذش در این دوره ضربه‌ای کاری به این روال و روند وارد خواهد آورد اما تکاپوی ورکرسم از جنس همین مستغرق‌بودن در معنادهی بورژوایی است که در این دوران به جای نقش‌زدن کمونیسم به دنبال خرده‌کاری روان است. موضع راستین کمونیستی از درک امور در کلیت‌شان برمی‌خیزد، اما خرده‌کاری ورکرستی هرچه بیش‌تر گرم در تلاشی کلیت و ازهم‌گسیختن اجزای آن است. برای یک ورکرست فاکت متناسب با هر جزء معنایی کلی می‌دهد، او گرایش کلیت را نمی‌تواند در تحلیل‌اش درونی سازد، حتی در پس اعداد و ارقامی که جابه‌جا شاهدش می‌آورد.

این خرده‌کاران نه تنها دامان پر از ننگ خود را به روی پرولتاریا گشوده‌اند بل که درصددند تا دسترسی پرولتاریا به یراق و جوشن‌اش را نیز سد سازند؛ همان‌هایی که در بی‌مبالاتی به سلاح سیاست کمونیستی و حزب کمونیست با بی‌پروایی و وقاحت تمام، حتی از وارونه‌نمایی تاریخ نیز ابایی ندارند؛ آن‌جا که در بیان پیروزی انقلاب اکتبر هیچ صحبتی از حزب بلشویک به میان نمی‌آورند^{۶۲} یا آن‌جا که از شورای متحده‌ی کارگران و زحمت‌کشان ایران به‌عنوان صف مستقل طبقه‌ی کارگر یاد می‌کنند.^{۶۳} البته که به‌راستی خلط تاریخ در نسبت با آن‌چه نمونه‌نمایی از آن، شرحش در متن رفت، کم‌ترین تبعاتی‌ست که غیاب سیاست کمونیستی و عدم پایبندی به وجوب توارد سیاست کمونیستی بر پرولتاریا، برای خرده‌کاران به همراه دارد. غیاب این سیاست نزد ورکرست‌ها همان‌چیزی‌ست که عدم آمادگی عملی، ندانم‌کاری در کار سازمانی، محدودگشتن دامنه‌ی فعالیت انقلابی، کوشش برای تبرئه‌ی این محدودیت و درآوردن آن به صورت یک "نظریه" و سرفروداوردن در برابر جریان خودبه‌خودی، دنباله‌روی از آن و دست‌آخر خیانت به فرآیند انقلابی پرولتاریا را برای آن‌ها به دنبال دارد. نظریه‌ای که در پیوند با این موارد از سوی ورکرسم تدوین می‌یابد به‌راستی همان است که لنین آن را با "خرده‌کاری" مربوط می‌دانست.^{۶۴} با این توصیفات روا است که بگوییم آن‌چه در این متن بدان پرداخته شد گامی بود در تقریر "زبان حال خرده‌کاری".

^{۶۲} «در اکتبر ۱۹۱۷، طبقه‌ی کارگر روسیه در بستر رشد سازمان‌های اقتصادی-سیاسی خود از جمله اتحادیه‌ها، کمیته‌های کارخانه و شوراهای کارگری، قدرت سیاسی را تصرف کرد و دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین دیکتاتوری سرمایه نمود.» (در نقد آکسیونسم کارگری (مورد تجمع یازده اردیبهشت ۹۸)، همان، صفحه‌ی ۱)؛ احتمالاً کریم‌پور نیز با برشمردن "کمیته‌های کارخانه"، به مانند روزه راسخ معتقد است حزب را پیش‌فرض قرار داده است!

^{۶۳} «در اوایل سال ۱۳۲۳ شورای متحده‌ی کارگران و زحمت‌کشان" از به هم پیوستن اتحادیه‌های کارگری تشکیل شد و اعتصاب‌های کارگری زیادی را رهبری نمود تا این‌که در اردیبهشت ۱۳۲۵ توانستند تصویب قانون کاری مطابق خواسته‌های حداقلی خود را به دولت قوام تحمیل کنند.» (مبارزه‌ی طبقاتی و حداقل مزد، همان، صفحه‌ی ۱۱)؛ این‌که از "شورای متحده‌ی کارگران و زحمت‌کشان" بدون درج هیچ اثری از "حزب توده‌ی ایران" نام برده شود، لااقل برای ما روشن نیست که اسمش تحریف تاریخ است یا اشراف بر تاریخ به قسمی که ما از آن بی‌خبر بودیم! خواننده‌ی هوشیار البته درمی‌یابد که هدف ما اطلاق حزب طبقه‌ی کارگر و مبتنی بر تحزب لینی به "حزب توده‌ی ایران" نیست اما به هرحال باید پذیرفت که این حزب به‌عنوان یک سازمان سیاسی، واجد برنامه‌ی مشخص بوده و اتفاقاً ایجاد "شورای متحده‌ی کارگران و زحمت‌کشان" در سال ۱۳۲۳، چه خوشمان بیاید چه نیاید، از ابتکارات آن بر بستر آن زمانی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا محسوب می‌شود. البته اگر کریم‌پور به گفته‌های مورخینی چون م. س. ابوانف در "تاریخ ایران نوین" یا پرواند آبراهامیان به ویژه در "مردم در سیاست ایران" پیرامون ارتباط "حزب توده‌ی ایران" با "شورای متحده‌ی کارگران و زحمت‌کشان" وقعی نهد و آن‌ها را مورخین وابسته‌ی کمینفرم و حزب توده بداند، جا دارد وی را به سلف سندیکالیست‌اش، یوسف افتخاری ارجاع داد که اتفاقاً به دلیل وابستگی "شورای متحده‌ی کارگران و زحمت‌کشان" به "حزب توده‌ی ایران" از آن روگردان بود و به‌سان کریم‌پور و شرکا به دنبال تشکیل صف مستقل طبقه‌ی کارگر. (بنگرید به "خاطرات دوران سپری‌شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری) ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش: کاوه بیات، مجید تفرشی، بازچاپ ۲۰۲۱، منتشره در فضای مجازی).

^{۶۴} بنگرید به "چه باید کرد"، همان، صص ۲۹۰ و ۲۹۱.